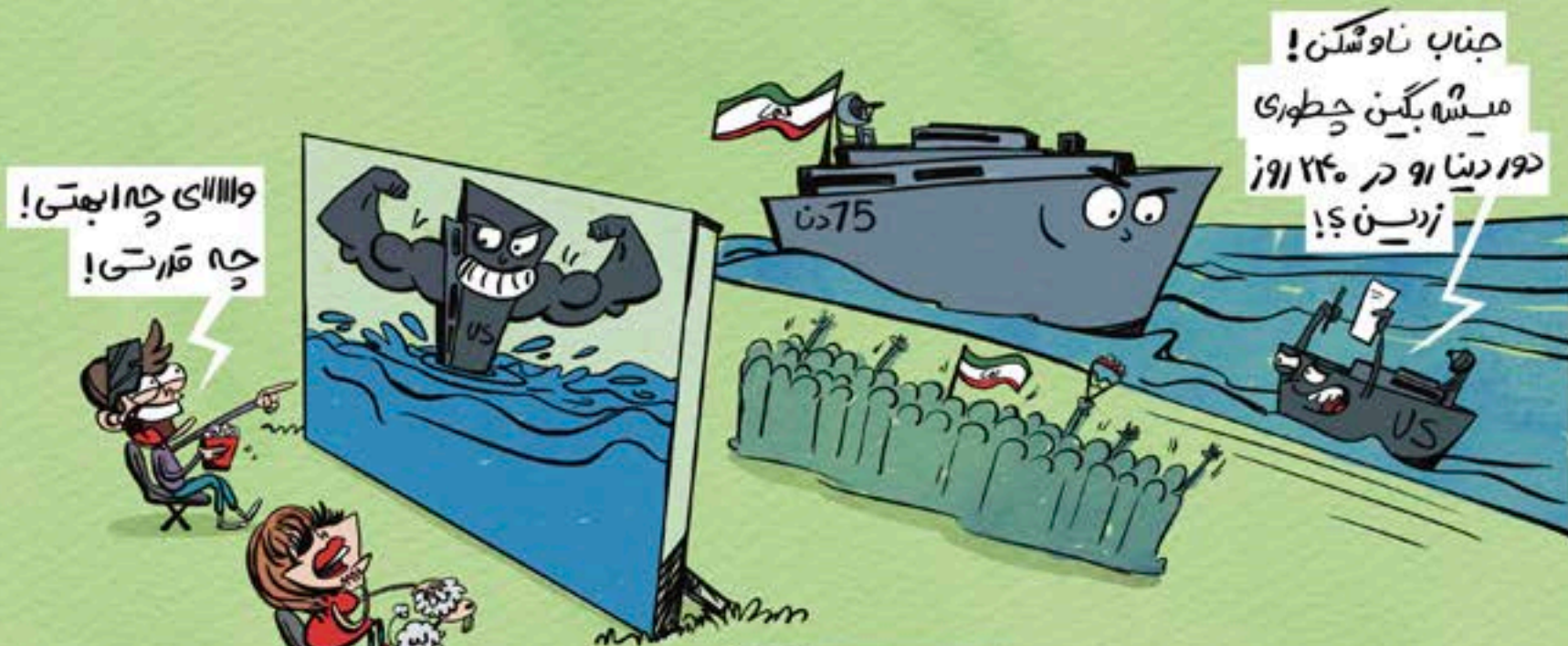
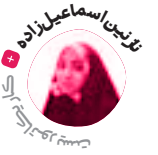


کسانی که گذشت...





اجتماعی



درود بر مردمان سال ۱۴۰۲ شمسی
که آبا و اجداد ما را خوشنود کردن.



به جن خودم
قط همین بود.

پس گرفتن تاریخ

نامه ای از کوروش به فرزندان

یاد تونه...؟ شهریورماه امسال
بیش از ۳۵۰۰ لوح هخامنشی
پس از ۹۰۸ سال از آمریکا به
کشور برگردانده شد. می گویند
روی لوح ۱۵۶۲ کوروش با خط
خودش نوشته؛ کپی کردن
جملات دیگران و نسبت دادنش
به من پیگرد قانونی دارد. نکن
آریایی! نکن!

و پس از آن



نیستند که آن طوری توی دستتان بگیریدها! در پایان یادآوری می‌نمایم که ما یک منشور بیشتر نداریم؛ اینقدر وصیت‌نامه‌ها و جملات گوناگون به اسم ما نشر ندهید. روی بعضی از این لوح‌ها هم یک چیزهایی نوشته‌ایم که ایشالا نتوانید بخوانید. از یک منشور آن همه جمله درآوردید، وای به حال الان که ۳ هزارتا لوح دستتان آمده. اینقدر که به خاطر جعل جملات دیگران توسط شما به بخش کپی‌رایتینگ برزخ پاسخگو بوده‌ام به خاطر اعمال خویشتن سؤال نشده‌ام. بس است. بعد از ۲۵۰۰ سال می‌خواهم سرانجام به خوابی آرام روم.

ارادتمند کوروش هخامنشی

آن‌ها با «ما آریایی هستیم» روح و روان ملت را سمیاده نمی‌کشند و اسم فرزندانشان را به بهانه استفاده از القاب آریایی چیزهایی نمی‌گذارند که خود ما نیز نشنیده‌ایم. در مقابل برای خاک وطن نیز ارزشی گرانبها قائل هستند و قسمت‌های مختلف آن را همانند فرزندخوانده به راحتی عروس نمی‌کنند. آن‌ها علاقه به میهن را در اعمال خویشتن نشان می‌دهند؛ در حالی که دیگران فقط شعار آن را لقلقه زبان خویش کرده‌اند. (چقدر این کلمه لقلقه باحال بود. خوشمان آمد.) دقت نمایید هوای این لوح‌های ما که بهتان رسیده‌است را داشته باشید و درست از آن استفاده کنید. این‌ها جام سلجوقی

امروز پس از سال‌ها آسوده‌خاطر گشته‌ام و با خیال راحت می‌توانم به خواب فرو روم؛ چرا که از آنان که درخواست داشتند آسوده بخوابم اما تن مرا در گور می‌لرزاندند؛ دیگر خبری نیست. جای آنان را کسانی گرفته‌اند که باعث آرامش خاطر ما شده‌اند بی‌آنکه سخنی از آن بگویند. همان‌هایی که به میراث ما اهمیت داده و آن‌ها را از دست ضحاک زمان خویش باز پس گرفته‌اند. آنان پیش ما عزیز هستند چرا که همانا وطن‌پرست‌های واقعی که به فرهنگ ما اهمیت می‌دهند، می‌باشند.

یاد تونه...؟ اینترنت دی ماه امسال ۳۰ الی ۳۴ درصد گران شد.



یاد تونه...؟
دی ماه
اسنپ فودهکی
شد.

غمگینم مثل...

غمگینم؛ مثل آن مشتری اسنپ فود که گفته بود: «سه عدد سس اضافی گذاشته شود، جداگانه حساب کرده ایم.» و حالا از بس سس خورده، کبد چرب دارد!



غمگینم؛ مثل آن سربازانی که هم برای پر ملاط بودن ساندویچشان التماس دعا داشتند و هم برای گیر نیفتادن. حالا که تویبخی شده اند، ساندویچ کم ملاط می خواهند!

غمگینم؛ مثل آن کسی که گفت: «روی همبر سس نزنید.» حالا با خودش فکر می کند کاش با آن زمانی که از نگفتن «گر» در همبرگر صرفه جویی کرده، اورانیوم غنی می کرد.

غمگینم؛ مثل «وحید شمسایی» که بعد از این همه سال برنج نخوردن، نگران این شد که اسمش جزو لیست سفارش دهندگان چلو و پلو باشد و دیگر برای مصاحبه صدایش نکنند تلویزیون تا بگویند بیست و اندی سال است که برنج نخورده است.

غمگینم؛ مثل «دکتر کاظمی» که موقع سفارش شیرموزیسته ی بدون شکر، دیگر نمی توانست روپوش سفیدش تنش باشد، مجبور شد در انتهای پیام قید کند که دکتر است.

غمگینم...

یاد تونه...؟ امسال دو عملیات تروریستی در کشور رخ داد؛ در مرداد ماه، شاهچراغ مورد حمله قرار گرفت و در دی ماه گلزار شهدای کرمان. در این حملات تعدادی از هموطنانمان جانشان را از دست دادند.

از خورد صونه

انفجار هفتم تیر که رژیم می خواهد با این عملیات همه شان را گرامی بدارد و از مخالفانش زهر چشم بگیرد. ممکن هم هست به خاطر سالگرد فوت مهسا امینی این کار را کرده باشند. حالا درست است که به تقویم شمسی و قمری سالگردش نیست؛ ولی ممکن است با تقویم های دیگر باشد. مثلاً گاه شماری چینی، تنظیم شده در دوران سلسله سونگ. اصلاً بعید نیست. رژیم خیلی موزمار است.

۳. اجازه ورود با سلاح؛ در فیلم دوربین های مداربسته می بینیم که تروریست با سلاحش وارد حرم می شود، که نشان می دهد از خودش ان است. البته قبلش می بینیم مأموران بازرسی با او درگیر می شوند که نشان می دهد از خودش ان نیست. نتیجه می گیریم تروریست زمانی که وارد گیت بازرسی شده از خودش ان بوده؛ اما وقتی نوبت به بازرسی خودش رسیده، وجدانش بیدار شده و تصمیم گرفته از خودش ان نباشد. لحظاتی بعد هم دوباره از خودش ان می شود و به مردم شلیک می کند.

۴. محل عملیات؛ شاید بپرسید حکومت چه گیری به شیراز داده است؟ جواب این است که از جمعیت عظیم علاقمندان کورش در پاسارگاد می ترسد. حالا شاید بپرسید چرا عملیات تروریستی اش را آنجا انجام نمی دهد؟ چون آنجا جمعیتی نیست و برایش صرف نمی کند.

همه افراد آگاه جامعه واضح و مبرهن است که تروریست شاهچراغ از سوی خود حکومت اجیر شده بود. منتها حکومت از تیربازی امثال ما غافل بوده و سوتی هایی داد که دستش را رو کرد. در ادامه به این سوتی های می پردازیم.



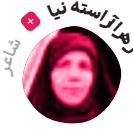
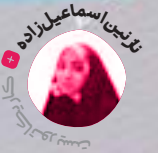
۱. زنده گیری تروریست: حکومت قبلاً سابقه تلف کردن گونه های جانوری از جمله گورخر را حین زنده گیری داشته است، پس چطور این یکی گونه جانوری صاف و سالم زنده گیری شد؟ آیا جز این است که مواظب بودند آدم خودش ان آسیب نبیند؟ البته که ترور قبلی شاهچراغ هم کار خودش ان بود، منتها جمهوری اسلامی برای رد گم کنی آدم هایش را یکی در میان نجات می دهد. قبلی را در صحنه کشتند، چون از خودش ان بود و اگر زنده گیر خودش ان می افتاد احتمال داشت به خودش ان لو بدهد که از خودش ان بوده و این بد بود.

۲. تاریخ عملیات: ۲۲ مرداد سالگرد چند واقعه مهم تاریخی برای رژیم است که خیلی هم تابلو هستند و همه آن را می دانند. از جمله: سالگرد حدود یک هفته مانده به کودتای ۲۸ مرداد، سالگرد دو هفته و یک ذره قبل از انفجار دفتر ریاست جمهوری در هشتم شهریور سال ۶۰ و سالگرد گذشتن یک هفته از جهلم کشته شدگان





یادتونه...؟ مرداد ماه امسال سلوان مومیکا در کشور سوئد قرآن را پاره و سپس به آتش کشید. این عمل موجی از اعتراضات کشورهای اسلامی را در پی داشت.



سوزانده اگر گوشه ای از قرآن را
خوش رقصی اگر نموده خونخواران را
با گوش دراز و مخملی خم گشته
تا باز سواری بدهد شیطان را

آزادی اروپایی



گویند اروپا مهد آزادی دنیا است
آنجا برای هر چه آزادی مهیاست
هر آنچه می خواهی بگو، آزادی اما
بیچاره گردی گر بگویی از هولوکاست!



یادتونه...؟ شهریور امسال تپسی هک شد. آذرماه هم گروه گنجشک درنده پمپ بنزین ها را هک کرد که این یکی متلامی خواست حال حکومت را بگیرد ولی مردم را به دردسر انداخت. دی ماه هم اسنپ فود هک شد. کلا هرکس باننه اش قهر می کند می رود هکر می شود. استارتاپ ها هم یک کم امنیت دم و دستگاهشان را بالاتر ببرند به جایی بر نمی خورد.

چگونه هکر شویم؟!

استفاده مناسب از نت: جهت ایجاد اسناد هک شدهی مناسب، روش های صحیح جست و جوی در نت را بلد باشید تا بتوانید اسناد دست اول را تولید یا همان هک نمایید.

استفاده از فونت، سربرگ و مهر متناسب با ارگان مربوطه: بارها شاهد بوده ایم که عملیات هک به خوبی انجام شده است اما به دلیل عدم رعایت این نکات ساده، اسناد مخدوش اعلام شده اند. لذا مستدعی است که هنگام هک از فونت مناسب استفاده شود و قبل از آن با مراجعهی حضوری به ادارات مختلف، با آرم و سربرگ آنجا آشنا شوید.

اسکل نباشیم: جهت هک باید به حداکثر ضرر برای جامعه هدف و نهایت سود برای خودتان بیندیشید. گاهی دیده شده است که با هک اماکنی چون پمپ بنزین، سهمیه بنزین مردم عادی قطع می شود که اینجا نیز خودتان فحش می خورید. پس بهتر است به جای اسکل بازی، کمی قبل از هک به کارهای خودتان فکر کنید و کارهایی مانند رایگان کردن بنزین یا نان انجام دهید.

امیدوارم که با رعایت نکات فوق، در هک موفق باشید.

هک و هکری از جمله مشاغل پردرآمد قرن ۲۱ است. البته در قرن ۱۹ و ۱۸ و اینا هم بوده ولی درآمد آنچنانی نداشته است (به عنوان مثال لو رفتن نامه های مخفیانه دو کبوتر عاشق). برای اینکه یک هکر موفق با درآمد بالا بشویم باید مسائل زیر را رعایت نماییم.

اعتماد به نفس بالا داشته باشید: لباس های خوفناک مانند شنل بپوشید و ماسک بزنید یا مثلاً هودی بپوشید و کلاهش را بگذارید روی سرتان و سطح خودتان را بالا نشان دهید، حتی اگر یک نوجوان تازه کرک و پشم درآورده باشید که تازه به سطوح بالای پاب جی رسیده و به واسطه ی بوتیوب با روش حمله ی Ddos به یک سایت آشنا شده باشید.

انتخاب سایت مناسب: برای هک خوب با درآمد بالا باید سایت های مناسبی انتخاب شود. به عنوان مثال هک یک نرم افزار فروش غذا دردی را دوا نمی کند. علاوه بر این، مرجع مربوط به این نرم افزار نیز به شما پول نمی دهد و در جواب هک شما می گویند «جدی می فرمایید؟» و حتی عذرخواهی نیز نمی کند. پس جایی بروید که سود داشته باشد.



کایه ابراهیمزاد آردی

یادتونه...؟ امسال فروردین ماه، تعطیلات عید نوروز و ایام ماه مبارک رمضان با هم مصادف شدند.

هم کاسه

نوروز که هم کاسه ماه رمضان است
انفاس خوشش از پس افطار عیان است

تمرین جهاد است سحر تادم افطار
هنگام اذان قوم مغول در کف مان است

یک باک درون من اگر تعبیه کردی
خوردیم به قدری که امید فوران است

اذکار رکوعم همه در معرض آروغ
این معده چطور آمده و توی دهان است

غش کرده ام و خواب مرا هم تو خریدی
تسبیح تو با هر نفسم در جریان است

صدر حمت تو بر من رسوای شکم پُر
ان قلت نیارده که چنین است و چنان است

آمد رمضان معده هم سایه دوباره
شد زخمی و یک ماه پی وصله آن است

ما را چه به این قدر سوسولیت معده
رودل ته بیماری ما و اخوان است

از چشمک آجیل به عشق تو گذشتیم
این چشم به فضل تو خدایا نگران است

ما اهل مناجات نبودیم ولیکن
بیدار که هستیم همان قد توان است

عید و رمضان خورده گره با هم و امسال
تحویل همان لحظه افطار و اذان است

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد
گیرم که همان قصه موسی و شبان است

یادتونه...؟ امسال دو عملیات تروریستی در کشور رخ داد؛ در مردادماه، شاهچراغ مورد حمله قرار گرفت و در دی ماه گلزار شهدای کرمان. در این حملات تعدادی از هموطنانمان جانشان را از دست دادند. پس از این دو حمله تروریستی، برخی دیگر نیز در حملات رسانه ای با القای جمله «کار خود شونه» و تشویق به ابراز خوشحالی از شهادت هموطنانشان، عقلشان را از دست دادند. به امید بهبودی!



مهدی یوسفی

گفتی ریختی

**یادتونه...؟ اسفندماه
امسال خبری در فضای
مجازی سروصدا به پا
کرد: همای سعادت،
پرنده افسانه‌ای بین
ایرانیان که نماد سعادت
و خوشبختی است در
ایران دیده شد.**

جان چی تدریس می‌کنن؟ سعدی که با نگاهش دویدن مولوی را دنبال می‌کرد گفت: کف بینی مقدماتی با قلیان رایگان و لژ خانوادگی. حافظ از بالای عینکش نیم‌نگاهی به سعدی انداخت. هما گفت: از سایه‌فروشی که بهتره. عطار از اتاق آن‌وری گفت: رو هرچی بشه قیمت گذاشت، یعنی به درد نمی‌خوره. سعدی گفت: من بدم نمی‌اومد یه خونه هزار متری داشتم. سهراب که در راه آشپزخانه بود به سعدی گفت: نقاشی بکش، خوب می‌خرن. گوته با حوله‌ای که دورش پیچیده بود آمد و گفت: هزار بار بهت گفتم، بلاگر فضای مجازی شو. هما گفت: عافیت. گوته گفت: ممنون. سعدی گفت: محتوایی رو که مردم بخوان ندارم. گوته گفت: محتوا نمی‌خوای که، مسخره‌بازی دربار ملت بهت بخندن، بعد از کامنت‌هاشون کلیپ درست کن. مولوی زد پس کله گوته و گفت: می‌خوام این جواری بزمنت و فیلم بگیرم، بعد روزی به بار همین تیکه رو تو فضای مجازی به صورت روزشمار منتشر کنم. سعدی گفت: پس زنی آندرلاین گوته، دی وان. حافظ گفت: چرا وان؟ دی دوپیست و سی و هشت. گوته آه کوتاهی کشید و برای خودش چایی ریخت و گفت: با همای شر و مُر و گنده وضعمون اینه، نیمرو سهراب رو بخوره چی می‌شه. سهراب از آشپزخانه گفت: مگه نیمروی من چشه؟ عطار از اتاق آن‌وری گفت: نمکش کمه. سعدی سری تکان داد و گفت: اتفاقا این روزها همه‌چی بانمکه.

سعادت جدید رسید، تضمینی، در انواع همین‌جواری رد شدن، مکث تا پنج ثانیه، قشنگ وول خوردن، خصوصی با قلیان رایگان و لژ خانوادگی، با صدور رسید سعادت رسمی و قابل ترجمه. سهراب گفت: این دروغه، می‌خواد پول در بیاره، ولی من یکی بهم پیامک زده قسم می‌خوره نیت کرده اتفاقی شماره من رو گرفته. می‌گه داشته تو زمین کشاورزی بیل می‌زده پهو یه دونه هما گرفته، الان نمی‌دونه چیکار کنه، می‌خواد ارزون به من بفروشه. حافظ به سهراب اشاره کرد و رو به هما گفت: اخیرا بهتره، بعد از اون جریان‌های حراج تهران یه کم... ریخته به هم. عطار از اتاق آن‌وری گفت: فکر کن من رو واسه زردچوبه و کاری بخوان، بده دیگه. مولوی گفت: البته سهراب از نقاش‌های برجسته قرن خودشه. هما دستی به ریش‌هایش کشید و گفت: چی بگم.

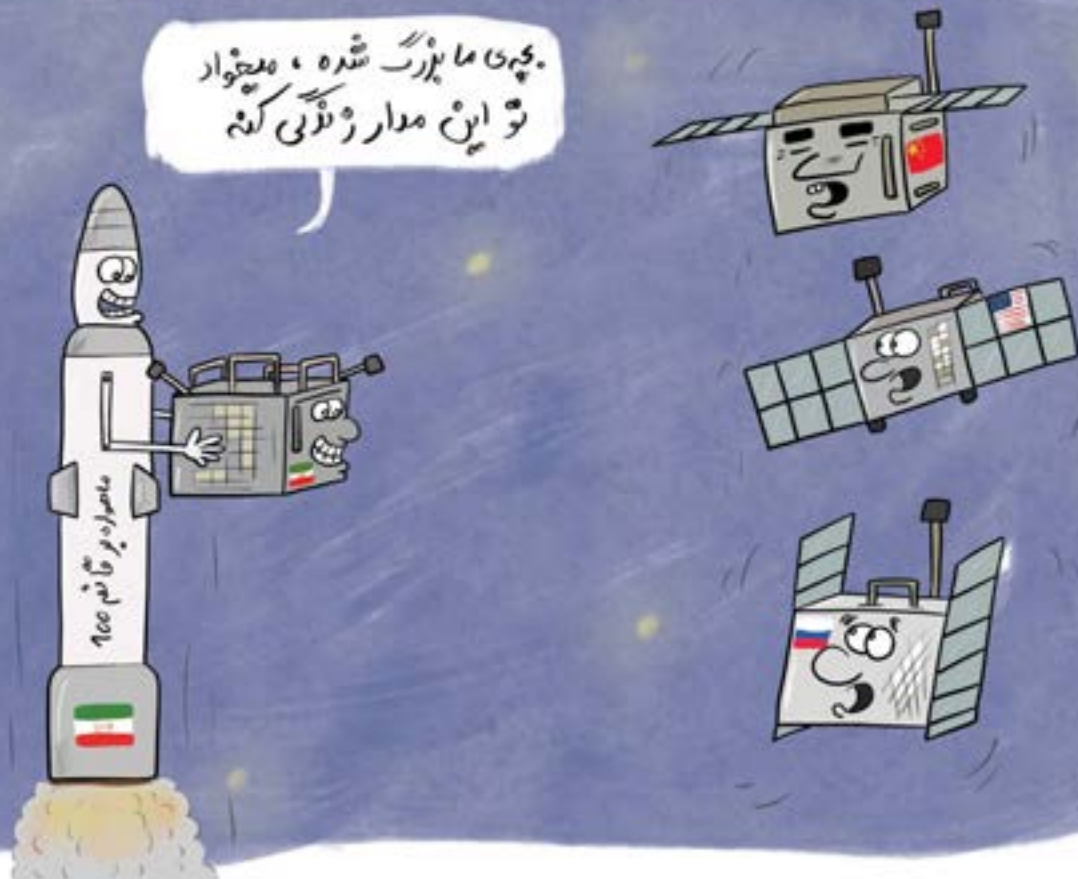
سعدی که می‌خواست بحث را عوض کند گفت: بی‌خیال، شام چی می‌خوری؟ هما با شرمندگی گفت: حالا یه نون و استخونی هست می‌خوریم دیگه. فردوسی بالشش را جلوی بخاری انداخت و گفت: نفرمایید. سعدی گفت: آره نفرمایید، ما خودمون هم چیزی نخوردیم، از وقتی کلاس‌های حافظ شروع شده دیگه برامون آشپزی نمی‌کنه، سهراب قراره نیمرو بزنه. سهراب که تازه متوجه شده بود گفت: بله بله، قراره نیمرو بزمن. هما گفت: دست شما درد نکنه، حالا حافظ

هما ابروهایش را به نشانه افسوس بالا انداخت و گفت: خلاصه به یه غلط کردمی افتادم که نکو. سعدی لیوان بعدی چایی را برای همای سعادت ریخت و گفت: پیش می‌آد، ولی زیر دوهزار پا دیگه پرواز نکن. سهراب گفت: کلا با آدم‌ها نگرد، با حیوون بگرد. سعدی گفت: آره بابا، به خودت می‌آی می‌بینی سمت سردر فلاقلیه. مولوی که در پی گوی چوگانش بود گفت: سلبریتی شدن هم دردسرهای خاص خودش رو داره، تازه می‌گن کم‌کم باید مالیات هم بدی. هما گفت: ما رو با تیر نزنن، مالیات آسونیه. حافظ از پشت لپ‌تاپش گفت: کاش با تیر بزنی، می‌خوان هما بگیرن سایه‌ش رو بفروشن. سهراب با ترس گفت: جدی؟ حافظ گفت: آره، یه چراغ می‌ذارن بالا سرشون که شب‌ها هم کار بده. سعدی از روی تلفن همراهش خواند: سایه همای



افشار جابری
کتاب پرداز

**یادتونه...؟ بهمن‌ماه
امسال ماهواره بر قانم
۱۰۰، ماهواره تریار پرتاب
کرد و تا توی مدار ۷۵۰
کیلومتری زمین قرارش
نداد خیالش راحت نشد.
تریار یک ماهواره تحقیقاتی
است که عین دخترهای
خوب دارد در مدار
خودش ادامه تحصیل
می‌دهد.**



علیزاده
کار یک‌جور نیسن

تیرین ها

• هوایی شده ترین سال:

نوزاد همدانی که با جت مخصوص برای دریافت خدمات پزشکی ویژه اونم به صورت رایگان راهی بیمارستانی در تهران شد.

• برترین تحلیل سال:

برگزار شدن پرشور مهمونی ده کیلومتری عید غدیر، جشن نیمه شعبان، اعتکاف، راهپیمایی روز قدس، راهپیمایی ۲۲ بهمن و حتی مراسم های تشییع شهدا در حالی که برخی می گفتن مردم از دین و ارزش هارزده شدن.

• ادا در بیارترین سال:

اینستاگرام و کلاما که مثل پیامرسان ایتا هی قطع شد.

• آدم سوراخ روی سنگک باشه ولی این طوری ضایع نشه سال:

رسانه های معاند از جمله اینترنشنال که می خواستند از آرمیتا گراوند به پروژه مثل مهسا امینی در بیان ولی کسی جدی شون نگرفت و خانواده گراوند هم اجازه این کار رو بهشون ندادن.

این جایزه رو بدون هیچ نیت خیری به این رسانه ها می دیم؛ خواستیم فقط مسخره شون کنیم.

• بادقت گوش کن ترین سخنرانی سال:

سخنرانی سید حسن نصرالله که نتانیا هوو بایدن دوتایی نشستن کامل گوش دادن و نکته برداری هم کردن.

• «بالا خره شد» ترین سال:

متروی پرند که سال ۱۴۰۱ دولت سیزدهم قول تکمیلش رو داد و ۱۴۰۲ تحویلش داد.

• شیرین و تلخ ترین سال:

تعلیق مذاکرات احیای برجام بعد از ۸ سال بی تعهدی طرف های غربی که کام مردم رو شیرین و به عده رو تلخ کرد.

• من هنوز هستم ترین سال:

محمود احمدی نژاد که به هر ضرب و زوری بود به گواتملا سفر کرد و توان انتخابات هم دقیقه نود او مدراى داد.

• گاودوش ترین کشور سال:

آمریکا نیست! ایران که تونست از گاوهای بیشتری به مقدار زیادی شیر بدوشه و بزرگترین صادرکننده لبنیات در آسیا بشه.

• همسایه ترین سال:

مردم لبنان مخصوصا جنوبیش که پای آرمان غزه ایستادند و طی حملات رژیم صهیونیستی تعداد زیادی شون به شهادت رسیدند.

• نومو خوام ترین سال:

حسین سلاح ورزی که جمهوری اسلامی رونمی خواست ولی از صندلی مسئولیت هم کنده نمی شد!

آیفون سیزده یا گوروش کمپانی

آیفون سیزدهت مال توست
گوشی تو جان، نه که اموال توست

شانس و کلاس البته دنبال توست
نوبت جا آمدن حال توست

وقت برآوردن آمال توست
مرغ تویی گوشی تو بال توست

گوشی مردم همه پامال توست
وای خطوط همه اشغال توست

ژست خری روزی امسال توست
این همه اش آمده در فال توست

تانشده دیرتر از این بپر
آیفون سیزدهت را بخر

گرچه که هشتت گرو نه بدان
گوشی هرکس شده بسته به جان

جان به لبیت آمده محکم بمان
پس نکشی پای خودت قهرمان

البته هر جانروی هر دکان
آیفونت را نخر از این و آن

خرنشواز قیمت ارزان شان
هست دلیلی که شد ارزان، گران

نه نه به تبلیغ چا خان فلان
بالاخص از جمع سلبریتیان

وقت خریدن نسپارای پسر
آیفون سیزدهت را به خر

یادتونه...؟ بهمن ماه امسال
بود که خبر کلاهبرداری و متواری
شدن مالک شرکت «گوروش
کمپانی» منتشر شد. این شرکت
ادعا کرده بود که به مشتریان
خود گوشی آیفون را به قیمت
۲۰ میلیون تومان خواهد
فروخت. عجیب آن که مشتریان
هم باور کرده بودند!



ایوانفاسم سبغی
شاعر

راحت و آسوده بمان بی خبر
بی خبرانده همه بی خطر

بی خبری چیست به جز دفع شر
با خبری نیست به جز دردسر

پاروی پالم بده شب تا سحر
صبح برو کار کن ای کارگر

تا خود شب هم سرکاری اگر
کار بکن کار بکن بیشتر

مزد که دادند به جای سفر
یا که پس انداز و امور دگر

خوش گذرانی کن و حالش ببر
آیفون سیزدهت را بخر

پای به میدان رقابت گذار
عمر و جوانیت غنیمت شمار

کار بکن کار بکن کار کار
سگ دو بزن هی پدرت را درآر

گوشی نومی کشدت انتظار
لحظه آن باکس شدی بی قرار

زحمت و بی خوابی و درد و فشار
کم نکشیدی که کشیدی کنار

شو نفر اول این کارزار
از فک و فامیل زنت کم نیار

حق تو این است نکن شک دگر
آیفون سیزدهت را بخر



یادتونه...؟ شهریورماه امسال، رونالدو همراه با تیم النصر به ایران آمد تا در ورزشگاه آزادی مقابل تیم پرسپولیس بازی کند. حیف که این بازی بدون تماشاگر برگزار می شد ولی هواداران در عوض از فرودگاه تاهتل، رونالدو را بدرقه کردند و صحنه های عجیبی خلق کردند!

سلبریتی ها از آن چه در تلویزیون می بینید به شما نزدیک ترند...

+ شرکت سلبریتی گستر معروف پرور شرق؛ بفرمایید. دستم به دامنتون، می شه هادی چوپان رو بفرستین برام؟
+ آقا لطفا آروم باشید؛ اصلا نیازی به التماس نیست، ما کارمون سلبریتی گستره؛ ولی هادی چوپان سلبریتی ایرانیه، ما فقط تو کار خارجی ها هستیم.

خب عیبی نداره؛ آرنولد رو بفرستین. البته نه، آرنولد خیلی پیره؛ جان سینا رو بفرستین. اصلا فرقی نداره، یکی از همین گولاخا رو بفرستین، فقط کارم خیلی فوریه، جان عزیزتون همین امروز و فردا بفرستینش.

+ آخه به این زودی هم که دیگه نمی شه، مگه این که هزینه شو بدین؛ حالا شما چرا اینقدر عجله دارین؟

من ورشکست شدم، طلبکارها افتادن دنبالم؛ بین طلبکارها هم یکی هست که خیلی وحشیه، واسه یک میلیون تومن هم حاضره آدم بکشه؛ بدهی من که دیگه میلیارديه. تو رو جون بچها یکی رو بفرست نجاتم بده فقط.

+ ببخشید گفتین ورشکست شدین؟ پس مریضی زنگ زدی مرد حسابی؟ ما عاشق چشم و ابروتیم که مفتی مفتی واست آرنولد رو بیاریم؟ دیگه اینجا زنگ زن و گرنه آرنولد رو می آریم که از طرف ما بزننت؛ خجالتن نمی کشن به خدا!

گفتنی است این شرکت هرگونه ارتباط خود با کورس کمپانی را تکذیب کرده و ضمن رد اتهام کلاهبرداری، هدف خود را صرفا شادسازی دل هموطنان سلبریتی دوست و همچنین رضای خدا عنوان کرده است.

باشه حتما؛ فقط وقتی کارم با مسی تموم شد، چکارش می کنید؟ یه وقت خراب نشه سرمون، من حوصله ی مهمون داری ندارم.

+ نه خیالتون راحت؛ تمام مراحل نگهداری و جابه جایی سلبریتی ها با خودمونه. پول رو که واریز کردید، زنگ بزیند.

+ شرکت سلبریتی گستر معروف پرور شرق؛ بفرمایید.

سلام؛ یه مرد عنکبوتی می خواستم بی زحمت!

+ منظورتون بازیگر نقش مرد عنکبوتیه؟

بله همون رو محبت کنید بفرستید برامون. تولد پسرمه، عاشق مرد عنکبوتیه، می خوایم تو تولدش باشه؛ فقط بهش بگید از اول تا آخر تولد باید با همون لباس مرد عنکبوتیش باشه؛ یعنی حتی نقابشم در نیاره.

+ هرچور شما بخواین، فقط اینجوری که شما می گین، می تونستین یه آدم معمولی بیارین که لباس مرد عنکبوتی بپوشه، دیگه چه نیازی به بازیگر اصلیش بود؟

نه نه اصلا؛ ما برای بچه مون فقط جنس اورجینال می گیریم. درضمن بچه ی ما یه لباس هالک داره که می خواد روز تولدش بپوشه؛ می شه مرد عنکبوتی اون روز با بچه ی ما مبارزه کنه و شکست هم بخوره؟ هزینه اش هرچی باشه می دیم.

+ بله، اصلا حق با مشتری؛ شما هزینه شو بدین، مرد عنکبوتی که هیچی، کل تیم انتقامجویان رو می آریم که پسترون کتکشون بزنه. شماره حساب رو می فرستم، پول رو که ریختید، تماس بگیرید.

بعد از حضور رونالدو در ایران و حواشی پیش آمده که ناشی از علاقه ی شدید و بیمارگونه ی عده ای نسبت به این بازیکن مطرح فوتبال جهان بود، یک شرکت خصوصی که دقیقا معلوم نیست حوزه ی فعالیتش چیست، تصمیم گرفته با استفاده از ارتباطات بین المللی گسترده خود، سلبریتی های مطرح جهان را به ایران آورده و در معرض نمایش هواداران و سلبریتی دوستان قرار دهد. در همین راستا از سلبریتی دوستان سرتاسر کشور خواسته شده که برای اخذ نوبت و درخواست سلبریتی دلخواه خود با شرکت تماس گرفته و ثبت سفارش نمایند. در ادامه بخشی از تماس های رسیده به شرکت را خواهیم خواند:

+ با شرکت سلبریتی گستر معروف پرور شرق تماس گرفتید؛ چه کمکی از دست ما ساخته ست؟

مسی!

+ متوجه نمی شم؛ مرسی؟! دارید تشکر می کنید؟

نه! دارم می گم مسی؛ بازیکن فوتبال، مسی رو می تونید برام بیارید ایران؟ آخه دفعه ی پیش که رونالدو اومده بود ایران، پسرخاله ام تونسته بود با اتوبوس رونالدو سلفی بگیره و تا همین الان پُزش رو به ما بده. برای همین می خوام مسی رو واسه م بیارید با خودش سلفی بگیریم، پوزه ی پسرخاله مو به خاک بمالم.

+ بسیار عالی؛ با خوب جایی تماس گرفتید. من شماره ی حساب شرکت رو به همین شماره ای که زنگ زدید می فرستم، بعد از واریز مبلغ تماس بگیرید و بگید که کی و کجا دوست دارید مسی رو ببینید تا ما بیاریمش همونجا.

یادتونه...؟ مهرماه امسال در بازی های آسیایی هانگژو هفتم شدیم، آبان ماه در بازی های پارآسیایی هانگژو نایب قهرمان شدیم و اوایل اسفندماه در جام جهانی ۲۰۲۴ فوتبال ساحلی در امارات عنوان سومی جهان را کسب کردیم و هی بر طبل شادانه کوبیدیم.

خوشی پلاستیکی با قرض کردن خودروی گران شب عروسی



شاید دامادهایی را دیده باشید که با خودروی گران قیمت اما عاریتی، عروس شان را می چرخاند و با تمام شدن مراسم عروسی، خودرو را تحویل صاحبش می دهند و شاه داماد بدون ماشین یا با پرایدش، عروس را به خانه ی بخت می برد. عروس باید بداند که هرچه دیده نمایش بوده است و گرنه یا خام چاخان های شریک زندگی اش شده یا در رؤیا سیر می کند و هنوز بیدار نشده است.

اینکه نیمار و رونالدو و بنزما و بقیه ستاره های فوتبال جهان را اجازه کنی نشان از توسعه فوتبال نیست. نمی شود با کت وشلوار دیگری فخر فروشی کرد. نمی شود از هم کلاسی ات کتک مفصلی بخوری بعد بروی برایش کری بخوانی که من آمم که رستم بود پهلوان! اصلا این پهلوان بودن باید در وجود خودت باشد وگرنه هم کلاسی ات که تو را می شناسد که عددی نیستی و مشغول قمپز در کردنی، باز به کتک مفصلی مهمانت می کند.

گفته اند قدرت باید درون زا باشد. قرضی نمی شود. اگر قرضی می شد که عربستان با این همه مادرخرج بودن برای دیگران، باید در بازی های آسیایی هانگژو



مهدی سلیمان نژاد

یادتونه...؟ شهریورماه امسال تیم ملی کشتی آزاد ایران به مسابقات کشتی آزاد قهرمانی جهان در شهر بلگراد کشور صربستان رفت، نایب قهرمان شد، بر طبل شادانه کوپید و برگشت.

خاطرات سفر بلگراد



سید حمید علیزاده

همان طور که در روایتی هم اشاره کردیم شهریورماه امسال تیم ملی کشتی آزاد ایران به مسابقات کشتی آزاد قهرمانی جهان در شهر بلگراد کشور صربستان رفت، نایب قهرمان شد، بر طبل شادانه کوپید و برگشت. آقای سیدحمید علیزاده، نویسنده طنزپرداز هم برای ثبت خاطرات و حواشی جذاب تیم، از روزهای اردو و تمرین تا روزهای مسابقه در کنار تیم ملی کشتی بود. در این مطلب بخشی از خاطرات خودش از این سفر را با هم می‌خوانیم:

یکی از مشکلاتی که در این سفر داشتم، زندگی کردن با یک گروه ورزشکار حرفه‌ای بود که سبک زندگی‌شان کاملا با من فرق داشت. به عنوان مثال آن‌ها ساعت هفت صبحانه، ساعت یازده ناهار و ساعت شش بعدازظهر شام می‌خوردند و نهایتا ساعت نه شب می‌خوابیدند. حالا صبحانه و ناهار مشکلی نداشت و می‌شد با آن کنار آمد ولی بعد از شام من چون کار داشتم نمی‌توانستم ساعت ۹ شب بخوابم. همین باعث می‌شد در آن یک هفته که تا ساعت دوازده یک شب بیدار بودم، هر شب احساس گرسنگی کنم و انتظار صبحانه فردا را بکشم. این‌ها زمان اردوی تمرینی در تهران بود که خیلی برایم سخت گذشت! سخت‌تر این بود که این اتفاق قرار بود در صربستان هم تکرار شود! بنابراین برای جلوگیری

از این اتفاق در صربستان روزی دو وعده صبحانه می‌خوردم؛ یک بار با ورزشکاران صبحانه می‌خوردم و به ورزشگاه می‌رفتم تا وزن‌کشی کنند و یک بار هم بعد از وزن‌کشی وقتی دوباره به هتل برمی‌گشتم از باز بودن رستوران هتل استفاده می‌کردم و دوباره صبحانه می‌خوردم! با این روند موفق شدم کمبود تهران را جبران کنم، هرچند که برای شام هنوز هم مشکل داشتم.

از طرف دیگر کشتی‌گیران خیلی به چیزی که می‌خورند، توجه می‌کردند؛ مثلا آن‌ها دقت می‌کردند که چه مقدار کربوهیدرات بخورند و چه مقدار پروتئین، ولی برای من فقط حجم غذا مهم بود و چون نمی‌توانستم زیاد بخورم؛ اگر مسابقات یک هفته دیگر طول می‌کشید، وزنم اینقدر کم می‌شد که خودم هم می‌توانستم به عنوان کشتی‌گیر در مسابقات شرکت کنم.

۲ از نکات جالب دیگر سفر، این بود که در آن یک هفته قبل از اعزام که تهران بودیم، من چون مسافر بودم نماز شکسته بود. ولی وقتی رسیدیم به بلگراد چون قرار بود دو هفته بمانیم نماز کامل بود! این ماجرا برای آدم تنبلی مثل من خیلی دردناک بود. شما فرض کن در کشور خودت نماز شکسته بخوانی و در اروپا مجبور باشی کامل بخوانی. البته خیلی دوست داشتم یکی از آن روزهایی که سرمان خلوت‌تر

است مگری به خرج بدهم و با رد کردن حد ترخص در این سفر هم کاری کنم که نماز شکسته شود، ولی از آنجایی که می‌گویند «والله خیر الماکرین» این کار را انجام ندادم و نمازهایم را کامل خواندم.

یکی از روزها نزدیک ورزشگاه بودیم و باید نماز را قبلش می‌خواندیم، چون اگر می‌رفتیم داخل ورزشگاه، دیگر مسابقات شروع می‌شد و وقت نمی‌شد. چالش این بود که بیرون ورزشگاه هم برای وضو، آب نداشتیم. یک بطری آب با ناهار داده بودند که خورده بودم. توضیح دادن اینکه بطری آب اضافه را برای چه می‌خواهم نیز برای کسانی که قاعدتا هیچ شناختی از احکام اسلام و وضو نداشتند، راحت نبود. بالاخره به هر بدبختی که بود یک بطری آب پیدا کردم و بعد از وضو گرفتن، یک گوشه ایستادم به نماز خواندن. کم‌کم صف ورود به ورزشگاه هم تشکیل شد و از کنار من که در حال نماز خواندن بودم، می‌گذشت. آن‌جا حس مبلغین صدر اسلام را داشتم که دارند در عمل اسلام را تبلیغ می‌کنند! اصلا فاز جعفر بن ابوطالب، پسرعموی پیامبر، را گرفته بودم که در مجلس پادشاه حبشه افراد را به دین اسلام دعوت می‌کرد!

۳ ما از تهران یک تخت ماساژ که حمل کردنش هم سخت بود با خودمان به صربستان بردیم تا ماساژور قبل و بعد از مسابقات روی آن بچه‌های تیم ملی را ماساژ بدهد که دچار گرفتگی عضلات نشوند. همان روز اول مسابقات بود که کادر تیم ملی تخت را جلوی رختکن پهن کردند. آقای هادی عامل هم که داشت یک گزارش برای تلویزیون آماده می‌کرد؛ گفت: از بین تمام تیم‌های شرکت‌کننده فقط تیم ما و تیم آمریکا برای رفاه حال کشتی‌گیرانمان، تخت ماساژ آورده است. هنوز جمله ایشان تمام نشده بود که اتاق کناری ما یعنی تیم ارمنستان هم آمد تخت ماساژش را پهن کرد و از آن استفاده کردند. بعد دیدیم تقریبا همه تیم‌ها برای خودشان تخت ماساژ آورده بودند و از آن استفاده می‌کردند. اما نکته جالب این بود که از تخت ماساژ ما اصلا استفاده نشد. چون بچه‌های ما روی زمین دراز می‌کشیدند تا ماساژور، ماساژشان بدهد!

اول می‌شد، اما نوزدهم شد. ایران با کمترین هزینه رتبه هفتم آسیا را به دست آورد. در مسابقات پارآسیایی هم ایران رتبه دوم آسیا را به دست آورد و باز عربستان رتبه نوزدهم آسیا شد.

توسعه واقعی را در کارنامه‌ها باید دید نه در مانوری جاری‌گونه در چشم‌وهم‌چشمی برای همدیگر. اگر قدرت درون‌زا نباشد، عربستان هم که باشی با آن همه مادرخرج بودن برای ستاره‌های فوتبال جهان، باز باید نظاره‌گر موفقیت دیگران باشی و کسب رتبه‌ی سوم فوتبال ساحلی جهان را به تیم ملی فوتبال ساحلی ایران تبریک بگویی.

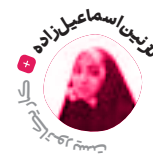
فوقش یک شرکت خارجی برایت رباتی بسازد و تو اسمش را محمد بگذاری. دلت به همین خوش شود. یا پول بدهی و اساسی بدوشندت تا با تیر و تفنگ خریداری شده باد به غیغ بیندازی و گمان کنی قدرقدرت منطقه شده‌ای. البته اگر صدای موشک‌های یمن در آرامکو، رؤیایت را به هم نریزد. حالا باز بروید وسط بیابان پیست اسکی بزنید و ستاره‌های ورزشی جهان را به تابعیت کشور خودتان در بیاورید. این توسعه، قرضی و پلاستیکی و ترحم‌برانگیز است.



نازنا اسماعیلزاده



اقتصادی



زهره اسماعیلزاده



مُختلس تگانی

یاد تونه...؟ اسفندماه
امسال اموال ب.ز که دیگر
راحت می توانیم بگوییم
بابک زنجانی، در خارج از
کشور شناسایی شد و به
ایران منتقل شد.

مهریه و بدهی ابردهکاران بانکی را کی داده کی گرفته؟

تقصیر من است که این بابا اینجاست. برای این که گول نخورم و ده میلیون تومانی که ته حسابم باقی مانده به او ندهم، سعی کردم ماهی گیری یادش بدهم. که متأسفانه او بیشتر از من بلد بود. پس با حالت نصیحت گفتم: ای بابا. هرچی سنگه واسه پای لنگه! طرف سه هزار میلیارد دزدید و رفت. تو هم ایشالا عین همون می شی!

گفت: زبونتو گاز بگیر. اون بابا چهار هزار میلیارد پس داد بعدم اعدام شد!

من قبل از این دوره زندان واقعا فکر می کردم مهریه و بدهی ابردهکاران بانکی، مثل بابک زنجانی را کی داده و کی گرفته. اما الان فهمیدم دوتایش را از منتهاالیه حلقوم آدم بیرون می کشند. متأسفانه اسم قشر اختلاسگر در مملکت ما بد در رفته. من خودم بین این ها زندگی کردم و می دانم. این راه هم بگوییم که این ها یا کلاهتان را برمی دارند و یا اسکولتان می کنند. البته بابک زنجانی کلاه من را برداشت.

چلغوز آباد زندگی نمی کردی؟

او هم بدون معطلی جواب داد: از وقتی تو چوپونی رو ول کردی، مجبور شدم گوسفندارو بفروشم و بیام تهران!

رفاقت من و بابک زنجانی از همین جا شروع شد. دیگر همه ی دوره ی زندانمان را با هم بودیم. خدا را شکر. خاطرات سیلی زدن به فرمانده در سربازی کم کم داشت قدیمی می شد!

بابک می گفت قبلا توی ایران راهزن داشتیم. اقلا وقتی آدم ها را لخت می کردند، رهایشان می کردند. الان زندان اوین داریم. پولم را گرفتند، آزاد هم نمی کنند! تمام اموال داخل و خارج مملکتتم را از من گرفتند که امروز برای یک لقمه نان و پنیر و خاویار صبحانه ام باید به گدا و گدول های اسکل رو بزیم!

چون به من گفته بود اسکل زدم بیخ گوشش. درست عین فرمانده سربازی. اما بعد دلم برایش سوخت. جوری از زمین و زمان شکایت می کرد که احساس می کردم

برای مهریه ده هزار سکه ای افتاده بودم زندان. با این قیمت سکه هم بدهی ام آنقدری بود که افتادم بند مختلسین. خدا را شکر هرچه بین در و همسایه

آبرویم رفته بود، اینجا به خاطر مبلغ بدهی سری توی سرها بودم. خرجم را هم بقیه می دادند تا بیرون زندان برایشان کار راه بیندازم.

یک روز دم بوفه یک نفر را دیدم که قیافه اش آشناست. البته اینجا زیاد قیافه ی آشنا می بینیم. یک مقدار که نگاهش کردم گفتم: چیه؟ آدم ندیدی؟

دیدم باید رویش را کم کنم. گفتم: عه تویی! تو مگه

ابراهیم کاظمی مقدم



یادتونه...؟ اسفند ماه امسال فروش ارز مسافرتی برابر شد.

عرض اختصاصی

کنیم و خودی نشان بدهیم، شوهر عمه مان گفت: برویم ترکیه. بلیتش ارزان تر است و عرضش هم خرج سفر را در می آورد. همان لحظه مادر بزرگمان زیر گریه زد و از داشتن چنین خانواده ای نزد خدا شکایت کرد. اما وقتی عمویمان به او قول داد که هر روز برایش کباب ترکی بخرد آرام شد و لبخند رضایت بر روی لبانش نشست و با صلوات محمدی پسند ختم مذاکرات اعلام شد و سفر نوروزی ترکیه به دلیل عرض کافی برای نفرات به تصویب رسید.

ما نتیجه می گیریم که عرض ترکیه وسیع تر است و به احتمال خیلی قوی گربه نره پول های پینوکیو را در زمین های آنجا مخفی کرده است که هر کس می تواند با کندن عرض اختصاصی خودش و یافتن پول ها خرج سفرش را در بیاورد.

این بود انشای زیبا و علمی من. به امید سفرهای نوروزی جذاب و خرج سفر در بیاور برای همه مخصوصا آقا معلم و خانواده اش.

موضوع انشا: عید نوروز

قلم را در گ که حکم مرکب را دارد فرو کرده و انشای زیبای خود را شروع می نمایم.

عید نوروز روزهای خیلی خوبی دارد. ما عید نوروز تعطیل هستیم و نه تنها به مدرسه نمی رویم بلکه عیدی هم می گیریم و حسابی خوش می گذرانیم. یکی از خوش گذرانی های ما در عید نوروز مسافرت رفتن است. هفته ی گذشته که به خانه ی مادر بزرگمان رفته بودیم بحث بین عمو و بابایمان بالا گرفته بود که امسال دسته جمعی در عید نوروز کجا مسافرت نماییم. مادر بزرگمان اصرار داشت که کربلا برویم، اما عمویمان قبول نمی کرد و می گفت: عرض مسافران کم است و بلیت هواپیما هم خیلی خیلی گران است. ما که در ذهن مان مشغول ضرب و تقسیم عرض یا همان زمین کربلا بودیم که ببینیم هر انسان مگر چقدر عرض احتیاج دارد که برایش جا باشد و عدد را در جمع اعلام



زهرا کتیمی زاده
کتابدار

یادتونه...؟ مرداد ماه امسال اعلام شد تمام منابع ارزی توقیف شده ایران در کره جنوبی، آزاد شد.

ماجرای آزاد شدن پول های بلوکه شده ایران در کره از زبان درباریان کره

رستم VS جومونگ

روزی روزگاری در دربار گوگوریو نشسته بودیم و به امپراتور می گفتیم که لطفا ما را بکشید، که ناگهان خری گفت... چیز! ببخشید. اشتباه شد! منظورم این بود که نشسته بودیم که ناگهان پیکی از ایران زمین وارد دربار امپراتور جومونگ شد. من خودم را جلو انداختم و گفتم: لطفا من را بکشید سرورم. پیکی از ایرانیان آمده و می گوید: پول ما را بدهید برویم... هر چه هم گفتیم: بیا گوگوریو را به تو نشان بدهیم، می گوید: نه من همه کوچه پس کوچه های اینجاریو بلدم! پول ما رو بدید بریم!

ما درباریان که این روزها منبع تمام نشدنی نمک گوگوریو به حساب می آمدیم؛ همین طور که داشتیم می گفتیم: لطفا ما را بکشید سرورم، فریاد زدیم: لطفا ما را بکشید سرورم! در همین حال امپراتور جومونگ گفت: خب پس آن شمشیر من را بیاورید ببینم این ها چه می گویند!

درباریان از جا برخاستند و در حال عقب عقب رفتن، گفتند: نمک خوردیم سرورم! یک وقت جدی جدی ما را نکشید ها... امپراتور گفتند: احمق ها، می خواهم حساب این شرخر ایرانی را برسم. با شما کاری ندارم که! این ها دیدند پولشان را نمی دهیم کشتی های ما را در خلیج فارس گرفته اند. برای ما و امپراتور باها افت دارد. ما درباریان نفس راحتی کشیدیم. رئیس موبالمو بهترین تیرها و شمشیرها را فراهم کرده و از آن شمشیرها که وقتی به سنگ می زنی، نمی شکنند به امپراتور داد.

امپراتور جومونگ با بهترین افرادش رفتند تا فرستاده ی ایرانیان را سر جایش بنشانند. پس تا چند ساعت با کمان دامول تعداد زیادی تیر به سمت پیک ایران پرتاب کردند. پیک ایران همان طور که با یکی از تیرها دندان هایش را خلال می کرد گفت: تموم شد؟ خیلی تأثیرگذار بود. حالا این پول ما رو بدید ما بریم. گرفتار شدیم به خدا!

امپراتور دستور دادند جلسه ای برگزار شود. ما خوشحال وارد جلسه شدیم اما امپراتور گفتند: هرکی توی این جلسه بگه منو بکشید، واقعا می کشمش! اینطور شد که ما ناراحت وارد جلسه شدیم. پس از بررسی های فراوان بنا شد پول های بلوکه شده ی ایرانیان را به ایشان پس بدهیم. چون این فرستاده با این زور و بازو حتما رستم یا اسفندیاری، چیزی است و اشراف اطلاعاتی او به کوچه های گوگوریو نیز به واسطه ی راهنمایی های سیمرغ حاصل شده!

پول را که دادیم پرسیدیم: ای پهلوان! آیا تو رستمی و با سیمرغ به این جا آمده ای؟ آن جوان خندید و گفت: رستم؟ نه بابا! من به ممدشونم. کوچه ها رو هم بس که فیلمش رو دیدم حفظ شدم! رستم اونی بود که کشتی هاتون رو توی خلیج فارس به دستی گرفت!



امیرحسین کتیمی مقام
طیور

عزیزان

بلیط هواپیما گران نشود، مسافران اتوبوس، سوار هواپیما می شوند
سید رضا موسوی - رئیس انجمن شرکت های هواپیمایی

اگر حزب ما رای نیاورد، حزب های دیگر رای می آورند، پس قطعاً قلب شده است.
محمد فاطمی - رئیس حزب اصلاح طلبان

سرمربی تیم ملی خارجی نشود، عده ای در تیم ملی بازی یادشان می رود.
مهدی تاج - رئیس فدراسیون فوتبال

در فیلم هایمان سیاه نمایی نشود، ...
امیر قهرادی - کارگردان

اگر کلاس یوگای همسرم برگزار نشود، همسرم به سراغ دیگر رشته های ورزشی می رود.
رضا پهلوی - پسر شاه مخلوع

منوتو تعطیل هم نمی شد، مجری های ما، جاهای دیگر هم وطن فروشی می کردند
منوتو - شبکه ماهوار های تعطیل شده

مسئولین درست کار نکنند، عده ای جاهل، امضای کوری را تضمین می کنند
مهدی رحمانیان - مدیر مسئول روزنامه شرق

دربارگران شدن بلیط هواپیماها چنین اظهاری داشت:



سید مهدی موسوی
کتابدار

ترین ها

• این دیگه چه حرفی بودترین سال:

اون خانمی که تو برنامه تلویزیونی گفت مملکت مال حزب اللهی‌هاست! و با این حرف اشتباه باعث شد همه بهش انتقاد کنن و به سکوت دعوتش کنن.

• پنچرشندگان ترین سال:

آمریکا و اسرائیل که با حمله‌ی موشکی ایران به اربیل، عنصر ارتباطی خود پیشرو دیزایی (تاجر پهودی) را از دست دادند. تا هم صادرات نفت به اسرائیل مختل شود و هم شرکت فالكون (وابسته به آمریکا) بی‌پدر.

• جیگردارترین فوتبالیست خارجی سال:

انور الغازی که مثل مرد پشت فلسطین ایستاد حتی به قیمت فسخ قراردادش توسط باشگاه ماینس؛ بعد از این اتفاق هم گفت: سمت چیزی که درست است، بایستید؛ حتی اگر به قیمت تنها ایستادن باشد. از دست دادن پولی که مایه امرامعاش من بوده، در برابر جهنمی که در غزه برای مردم بی‌گناه و آسیب‌پذیر ایجاد شده، چیزی نیست.

• دوشواری ندریم خلیم عالی ترین سال:

سوریه بعد از ۱۲ سال در میان انبوهی از بوی دماغ سوخته به اتحادیه عرب بازگشت و با رییس دماغ سوخته‌ها (ولیعهد سعودی) دیدار کرد.

• پایه‌ترین هواداران سال:

با احترام به هواداران تیم‌های داخلی‌مون ولی این عنوان می‌رسه به هوادارهای تیم فوتبال سلطیک که هیچوقت حمایت از فلسطین رو فراموش نمی‌کنن و هر بار هم که بابت این اتفاق جریمه می‌شن، پول‌هاشون رو روی هم می‌ذارن و خودشون جریمه رو می‌دن.

• غیرمنتظره‌ترین عزل سال:

عزل معاون سیاسی وزارت کشور که گفته بود نماینده‌ها نباید در انتخابات دخالت کنن.

• چه عجب از این ورتترین سال:

اسرائیل در پی شکایت آفریقای جنوبی پایش به دادگاه لاهه باز شد.

• دل دوطرف روبه دست بیارم ترین سال:

اخراج بازیکن فوتبال اسرائیلی در ترکیه و در برابرش پیدا شدن موشک ساخت ترکیه در موشک باران غزه.

• شانه‌هایت را برای محکوم کردن دوست دارم ترین سال:

وزیر دادگستری فرانسه گفت: هر کس با حماس همدردی کند، به ۵ سال زندان محکوم خواهد شد.

متن رایگان



امیر عابدی
طنزپرداز

یاد تونه...؟ بهمین ماه امسال بود که خبر کلاهبرداری و متواری شدن مالک شرکت «کوروش کمپانی» منتشر شد. این شرکت ادعا کرده بود که به مشتریان خود گوشی آیفون را به قیمت ۲۰ میلیون تومان خواهد فروخت.

سکه‌ی دو رو را ندیده بود تا بیاید و به تبلیغ بپردازد. ص.ب که یک روزی تنگ غروب آسمان، قصد رفتن از این شهر تو ای نامهربان را داشت، هم پایه‌ی تبلیغ بود. م.ا هم با موهایی افشان و لبخندی ژکوند مردم را فراخواند. اما در میان همه‌ی این بزرگان ادب و هنر، حضور ش.ص.پ شوک بزرگی بود. تا همین دهه‌ی گذشته، اگر شرکتی، قصد پیچش از مسیر را داشت، طرف را می‌گرفتند و بال‌وپر بسته و کادوپیچ شده می‌نشانند جلو دوربین وی تا به کرده و نکرده‌ی خود اعتراف کند تا درس عبرتی شود، حالا ایشان هم آمده بود تا مردم را آیفونیست کند! اما حضور دروازه‌بان بهترین نسل تاریخ فوتبال ایران هم در این فهرست عجیب بود. وی که هنوز جامی با تیم ملی دریافت نکرده، می‌خواست این‌جا هم اشاره کند که تن من مباد و مردم باد.

برخی از مردم هم با شعار «نمی‌دانم کیستی و کجایی ولی روزی پیدایت می‌کنم تا بیایی و کلاهی گشاد سرم بگذاری» راهی خرید شدند. در میان آن‌ها مثلاً کسی بود که پول ۹۳ عدد آیفون را واریز کرده بود. فقط کاش می‌دانستیم چرا ۹۰ یا ۹۵ یا ۱۰۰ تا نه؟ کسی به گوشی نرسید، قصه‌ی ما به سر رسید.

پ.ن: باید اشاره کنم که این متن رایگان است و نباید بابت دیدن و خواندن این متن، پولی پرداخت کنید.

اواخر بهمین ماه سال یک‌هزار و چهارصد و دو، زمانی که کوروش کبیر در خواب آسوده بود، مردمانی از سرزمین آریایی بران شدند تا مجوز بدهند به شرکتی که می‌خواست، دست واسطه‌ها را از گوشی ۵۹۹ دلاری کوتاه کند و با قیمت ۴۰۰ دلاری (۲۰ میلیون)، آیفون دست مردم بدهند. این سیستم حتی روی کاغذ و پشت کاغذ و در تیله‌بازی دهه شصت هم نشدنی بود، ولی این شرکت با اصرار مسئولان شرکت کوروش پردازان آی‌سا (بچه‌های محل، آن را کوروش کمپانی صدا می‌کردند!) موفق به دریافت مجوز شد. شنیده‌ها حاکی از آن بود که بعد از این مجوز، خود کمپانی اپل و مرحوم استیو جابز به صورت همزمان برخی از اندام‌های مویی خود را از دست دادند و گفتند خدا به سر شاهد است که برای خودمان بالای ۵۰۰ دلار آب می‌خورد، شما بطور می‌خواهید ۴۰۰ دلار بدهید؟! البته بعدها معلوم شد این کمپانی هر مجوزی داشته جز واردات گوشی!

در ادامه‌ی روند، سلبریتی‌ها شماره‌کارت‌گویان راهی این کمپانی شدند تا مثل همیشه که یاریگر مردم هستند، این بار هم با مشارکت خود در تبلیغات این مؤسسه بکوشند. اصلاً چه معنی دارد سلبریتی‌جماعت آیفون داشته باشد و مردم بی‌آیفون بمانند؟! حاشا و کلا. حالا در میان مبلغین باید اشاره کنیم به همسر مختار ثقفی که تزویر را نشناخته و این



یاد تونه...؟ آن ماه امسال، مدیرکل دفتر حسابرسی سازمان امور مالیاتی اعلام کرد به بانک دولتی ویکی فرد، ۲۰ ساله، بیشترین تعداد خانه‌های خالی را دارند که وضعیت آن‌ها از طریق سازمان امور مالیاتی پیگیری می‌شود.



بریکس و شانگهای

یادتونه...؟ تیرماه امسال ایران رسماً عضو سازمان همکاری شانگهای شد و شهریورماهش هم عضو بریکس شد. خیلی هم خوب.



محمد رضای زرهی

ایران به خوشگلی شانگهای چین می‌شدند و امروز به جای این که ایران به شانگهای ملحق شود، هر ایرانی خودش صاحب یک شانگهای نقلی جمع و جور بود.

• به کدامین تضمین

سردبیر روزنامه شرق در مصاحبه‌ای که خودش با خودش داشت گفت: طبق تحقیقات معتبر سرویس بین‌الملل روزنامه شرق، امضای هیچ کدام از اعضای سازمان همکاری شانگهای به اندازه‌ی امضای کری تضمین نیست؛ لذا کلاً به درد نمی‌خورد.

• قارشمیش

بایدن، رئیس‌جمهور آمریکا در پیامی به نمایندگی از مردم بلژیک، عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای را به کشور ژاپن تبریک گفت و برای مردم کنگو آرزوی موفقیت کرد.

کشورهای عضو بریکس، از ته ته دلش راضی نباشد که ایران عضو بریکس شود، عضویت ایران هم غیرقانونی است و هم حرام است و عقوبت الهی در پی دارد.

• جوهرها به نفع که تمام می‌شوند؟

حسام‌الدین آشنا در توئیتی افشا کرد: تمام کارهای اداری عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای در دولت قبل انجام شده بود و فقط مانده بود امضای آخر؛ اما در واپسین لحظات جوهر خودکار تمام شد و بعد با برگزاری ناگهانی انتخابات ریاست جمهوری، امضای نهایی صاف در دامن دولت رئیسی افتاد.

• جکی چان هم از خودشان است

کارشناس اینترنت‌شنال در برنامه‌ی شب گذشته از توطئه‌ی چندین‌ساله‌ی جمهوری اسلامی پرده برداشت و گفت: جمهوری اسلامی در تمام این سال‌ها با دبله و پخش فیلم‌های جکی چان مردم را به فرهنگ چینی علاقه‌مند کرد تا افکار عمومی را برای پذیرش پیمان شانگهای که از اسمش معلوم است چینی است، آماده کند.

• هر ایرانی یک شانگهای

رضا پهلوی در مصاحبه‌ای ضمن ابراز پوزخند و تمسخر نسبت به عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای گفت: اگر حکومت پدرم ادامه پیدا می‌کرد، تمام شهرهای

• ایران باید بریکس

علی کریمی در توئیتی توضیح داد: به لحاظ شرعی ایران نمی‌تونه عضو بریکس باشه؛ چون «بریکس» در واقع همون «برقص» هست که خارجی شده، و رقصیدن هم که در ایران گناه و ممنوعه؛ پس باز هم شکست خوردی آقای جمهوری اسلامی.

• بریکس خیر خواهد دید؟

بایدن طی بیانیه‌ی رسمی خطاب به گروه بریکس گفت: به خدا از زندگی خیر نمی‌بینید اگه دلار رو حذف کنید.

با توجه به این که نفرین پیرمردان دلشکسته و در عین حال عقب مانده گیرایی بالای دارد، کارشناسان معتقدند خیر دیدن یا ندیدن بریکس در وضعیت ابهام قرار دارد.

• از کجا بلد شدی؟

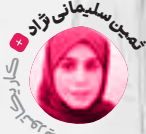
حسن روحانی در مصاحبه‌ای اعلام کرد: عضویت در بریکس به این معنی نیست که شما زبان دنیا را بلدید؛ چرا که زبان بین‌المللی، زبان انگلیسی است و هیچ‌کدام از اعضای بریکس، انگلیسی‌زبان نیستند. پس شما هنوز زبان دنیا را بلد نبوده و باید آب و صابون بیاوریم تا رویتان را بشوید.

• رضایت مخلوق شرط است

محسن برهانی حقوقدان توئیت زد: اگر حتی یک نفر از مردم



محمد حسین صادقی



تحمین سلیمانی زارد

مشتریان

۲۰۶ و لندکروز با هم فرقی ندارند.

سید مصطفی میرسلیم - نماینده مجلس و عضو هیات رئیسه شرکت خودروسازی داخلی

عکس گرفتن با همه و خدمت گرفتن به مردم با هم فرقی ندارند.

محمد جواد آذری جهرمی - وزیر سابق ارتباطات

فیلم‌های من و کریستوفر نولان با هم فرقی ندارند.

منوچهر هادی - کارگردان سریال «دل»

امضای کری و اعتماد نکردن به غرب با هم فرقی ندارند.

مهدی رحمانیان - مدیر مسئول روزنامه شرق

برخورد جدی با اسرائیل و ابراز نگرانی با هم فرقی ندارند.

گوئرش - دبیر کل سازمان ملل متحد

زندان ما و هتل پنج ستاره با هم فرقی ندارند.

مهدی هاشمی - مفید اقتصادی



سید محمد جواد طاهری
مجموعه طنز اجتماعی



یاد تونه...؟ فروردین ماه امسال تیموری، مدیرعامل سایپا گفت: بسیاری از کشورهای منطقه از جمله روسیه آرزو دارند که صنعت خودروی ایران را داشته باشند. اوسپس به پرایدی که از کنارش رد شدن نگاه کرد ولی اصلا نخندید.



سید محمد جواد کیش یافان
۳۳۳۳۴

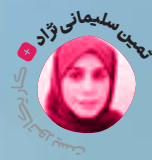


عزیز زارعتی
طنزپرداز





سیاسی



نصیح سلیمانی ژاد



سال پاجوش ها

یادتونه...؟ مردادماه امسال بود که بالگردهای آمریکاکه برای خودشان بلند شده بودند تاروی خلیج فارس چرخی بزنند، هوایی بخورند، دید بزنند و کارهای دیگری کنند، باهشدار نیروهای سپاه پاسداران مجبور شدند سر جایشان روی ناوشان بنشینند و جیکشان هم درنیاید.



انسولین در روح رزم آرا

روح رزم آرا داشت در چاله چوله‌های برزخ می‌چرخید که مأمور عذاب چیزی شبیه ماژیک، ولی با نوک سوزنی را در بازوی او فرو کرد.



رزم آرا که تا به حال چنین چیزی ندیده بود، دید. وقتی خواند که روی آن نوشته شده «ساخت ایران» شصتتس خبردار شد که این عذاب از چه قرار است. گفت: ما هنوز باید تاوان آن یک فقره جمله را پس بدهیم؟

مأمور عذاب گفت: خودت آن جمله را مثل همان روزی که در مجلس گفتی بگو تا مخاطبین بدانند با چه هستی. رزم آرا فریاد زد: «ملتی که لیاقت لولهنگ‌سازی ندارد چگونه می‌تواند صنعت نفت را اداره کند». مأمور عذاب گفت: تازه کمت هم هست. رزم آرا گفت: مگر این لولهنگ سوزنی‌ست که من باید عذاب شوم؟ مأمور عذاب گفت: نخیر... این انسولین قلمی تولید ایران است که تازه دارند خودکفا هم می‌شوند. رزم آرا گفت خب چه دخلی به من دارد؟ مأمور عذاب گفت: این جمله تو که فقط یک جمله نبود. یک تفکر بود که تولید و خودکفایی و خودباوری در همه چیز را عقب انداختی. مثلاً همین انسولین قلمی برای بیماران ایرانی را چند سال به تأخیر انداخت. رزم آرا گفت: باشه ولی من نخست وزیر پهلولی‌ها بودم. مأمور عذاب گفت: آن‌ها هم عنایت شدند. رزم آرا خندید و گفت: جان من؟ شنیدم ایران موشک هایپرسونیک هم ساخته... یعنی پهلولی‌ها رو همین جوری هایپرسونیک هم زدید؟ مأمور عذاب چون از شیرفهمی رزم آرا در این فقره خوشش آمده بود و خودش هم دوست داشت دوباره فیلمش را ببیند و یواشکی بخندد در یک صفحه نشان داد که چگونه از ماهواره امید تا موشک هایپرسونیک را در زیر و روی پهلولی‌ها عذاب کرده‌اند.

یادتونه..؟ این رامهم نیست که یادتان می‌آید یا نه. بالاخره در سال پیش رو انتخابات آمریکا را داریم و قرار است کلی دیگر از این جفنگیات را از زبان احتمالات ترامپ و بایدن این دو پیرمرد پرحاشیه بشنویم. در این مطلب چند جمله از ترامپ را بدون تغییر آورده ایم تا بدانید چرا همه روی دلک بودن این دیوانه اتفاق نظر دارند.

• ترامپ:

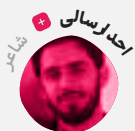
- فقط من می‌توانم مانع جنگ جهانی سوم بشوم.
- اگر محکوم شوم، از زندان نامزد انتخابات خواهم شد.
- روسیه را به حمله به اعضای ناتو تشویق می‌کنم.
- در دوران ریاست جمهوری من هیچ جنگی وجود نداشت، من صلح را در جهان حاکم کردم.
- من اگر زن بودم، نمی‌خواستم آرایش کنم، حجاب می‌گذاشتم، راحت.
- فکر نمی‌کنم بایدن بداند که زنده است.
- کشورمان در حال رفتن به جهنم است، ما مردمی داریم که حتی نمی‌دانند درواشنگتن چه کاری کنند!
- کسانی که از من متنفر هستند حاضر به ادعان نیستند که من کلاه‌گیس نگذاشته‌ام. موهای من شاید عالی نباشند اما برای خودم هستند.
- کریسمس را به همه از جمله تنها امید جو بایدن فاسد و جک اسمیت روانی تیریک می‌گوییم.
- بایدن آمریکا را به زیاده‌دانی جهان بدل کرده است.



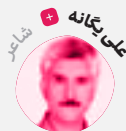
این طنز واقعی است!

یادتونه...؟ اردیبهشت ماه امسال بود که ناوگروه ۸۶ دنا ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۳۶۰ درجه دور کره زمین زد و بدون اینکه سرش گیج برود بعد از ۲۱۳ روز به ایران برگشت. البته سر خیلی ها که هی دنبالشان می کردند که ببینند چطور هرچه این ناوگروه و کشورش را تحریم می کنند باز هم به مسیر خود ادامه می دهد، خیلی گیج رفت.

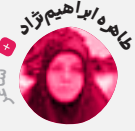
چالش مصرع سوم ناوگروه ۸۶ دنا



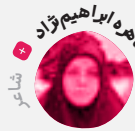
شد باعث افتخار ایران بزرگ
این عزم دلیرانه و این جزم سترگ
«فریادکنان؛ زوزه کشان در رفتند»
از هیبت این یوز، شغال و سگ و گرگ



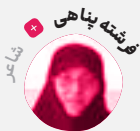
چون ناوگروه، کل دنیا را گشت
از بهر تفرج و شنارفت به رشت
«شد باعث افتخار ایران بزرگ»
هم موجب ناامیدی خصم پلشت



فریادکنان، زوزه کشان در رفتند
از دور و بر شیردلان در رفتند
«ایران چو همیشه دل به دریا زده است»
گولاخترین های جهان در رفتند



ایران چو همیشه دل به دریا زده است
آقای جهان است که برپا زده است
«این پرچم رنگ رنگی زیبا را»
هر جاکه دلش خواست همان جازده است



این پرچم رنگ رنگی زیبا را
این شیردلان دل زده بردیا
«برقله افتخار خواهند نشاند»
آینده برای ماست قطعا فردا



یادتونه...؟ امسال اردیبهشت اعلام شد درمان بیماری اتیسم در مراکز دولتی رایگان است. بهمن ماه هم اعلام شد درمان کودکان زیر ۷ سال در مراکز دولتی رایگان شده. یکسری درمان های دیگه هم رایگان شدند که حالا البته نتان به ناز طبیبان نیازمند مبادکلا ایشالا.

فردوسی سویی



فردوسی پاکزاد در واپسین روزهای اسفندماه مشغول در آوردن توکابینتی ها و دستمال کشیدن زیر آن ها بود که ناگهان متوجه شد همسر، که داشت جلد کتاب ها را با اسپری چندکاره تمیز می کرد، گوشه ای لم داده و دارد شاهنامه می خواند! فردوسی گفت: «دست مریزاد عیال! ما رو این جا واداشتی به بشور بساب خودت لم دادی کتاب می خونی؟» همسر گفت: «آره! کار می کنی! هر جا رو تمیز کردی مجبور شدم خودم دوباره دستمال بکشم! الانم دو دقیقه استراحت کردم اینم بهم نمی بینی؟»

پس از آن همسر معترض شد که: «خوبه والا! بچه رو که بدی دست باباش همین می شه دیگه! این زال بدبخت رو چرا فرستادی تو جنگل سیمرغ برداره بیره توک کوه؟ خوب تو اون سوز سرما بچه می چادا! این بچه کم خونی داشته! می بردیش بیمارستان به جای این کارا!» فردوسی گفت: «خانوم! دستت تو خرج نیست آرد می دی الکی! هزینه درمان این بچه کمر سام رو که گرز گاوسر نمی شکوند نصف می کنه!» زن گفت: «خوب خبر نداری دیگه! هزینه درمان کم خونی رایگان شده! تازه هزینه درمان کودکان زیر ۷ سال هم به کلی رایگانه! این رودابه بدبخت چرا با این متد غیر بهداشتی بچه رو به دنیا آورد؟» فردوسی با لبخند گفت: «لابد هزینه زایمان هم رایگان شده!» همسر گفت: «نه پس! گودرز کشواد هزینه زایمان ۷۹ بچه ش رو از گنج نداشته ی بابای تو آورده! سهراب بیچاره رو چرا به جای مداوا فرستادی به جنگ رستم؟!» فردوسی گفت: «اجازه بده این یکی رو دیگه نپذیرم! سهراب سالم سالم بوده! گردنش رو تبر نمی زده! تو یک ماهگی مثل بچه یک ساله بوده که هر کی دست بهش می زده این به سوبلکسی کول اندازی چیزی بهش می زد که پهن زمین بشه!» همسر گفت: «بله که مریض بوده! خوب بچه ای که تا بهش دست می زنی سالتو بارانداز روت اجرا می کنه اوتیسم داره! این رو باید ببری درمان کنی! نه این که راهیش کنی بره با باباش بجنگه!»

فردوسی کاسه سبز رنگی را که در آن آب و ربکا و سرکه سفید همزده ریخته بود و یک دستمال حوله ای آبی بین کف های سفید آن شناور بود روی کابینت گذاشت و از چهارپایه پلاستیکی که پایه هایش نارنجی و رویش بنفش بود پایین پرید و کتاب را از دست همسر قاپید و گفت: «درمان این ها امسال رایگان شده نه در زمان باستان! این کتاب رو بده خودم که تا روی کل پهلوانای شاهنامه عیب و علت نداری دست بر نمی داری! اصلا کم مونده بری با کاغذهاش شیشه ها رو اسپری بکشی کلا زبان فارسی به فنا بره!» همسر گفت: «نه والا! این نسخه خطی هات رو وقتی می کشی رو شیشه جوهرش بدتر شیشه رو لک می کنه! بافتشم خوب نیست! همون روزنامه باطله شیشه رو بهتر تمیز می کنه!»

**یاد تونه...؟ اردیبهشت امسال چارلز مادر مرده با کلی ذوق و شوق تاجگذاری کرد و بعد
عمری شد پادشاه بریتانیا، ولی روزگار با او یار نبود و چند ماه بعد یعنی بهمن ماه امسال
خبر رسید این پادشاه نگون بخت به سرطان مبتلاست.**

تاجگذاری بدون مالیات

معاف هستی! احتمالاً متوجه نباشید چه نعمت بزرگی را دارا هستید به همین خاطر توصیه می‌شود بعد از نوشتن جمله بالا، هزینه‌های تاج‌گذاری‌تان که از جیب مالیات‌دهندگان تأمین شد را به خاطر بیاورید تا قند در دلتان آب شود!

۳ شاید باورتان نشود اما اشیا هم دل دارند! اصلاً شاید آه همین رولزرویس و بنتلی شما را گرفته و دچار سرطان شدید. آدم چقدر بی‌رحم می‌تواند باشد تا سال به سال سراغی از خودروهای گران‌قیمتش نگیرد و در حد استارت زدن به آن‌ها توجهی نکند؟ اصلاً حق‌تان هست.

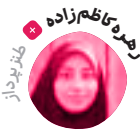
۴ هروقت سرطان‌تان درد گرفت و آزرده‌خاطران کرد، به خاطر بیاورید یک ماهی خاویار یا یک دلفین و یا نهنگ که در وسط دریای آزاد دارد زندگی‌اش را می‌کند چقدر باید بخت برگشته باشد که درست برای تعطیلات تصمیم بگیرد با خانواده‌اش به چهارونیم کیلومتری سواحل بریتانیا شنا کند و دقیقاً لحظه‌ای که به مکان مورد نظر می‌رسد و بساط پیک‌نیک را کف اقیانوس پهن می‌کند رویش ادعای مالکیت کنند و جزو اموال شما محسوب شود؟!

دیگر درد سرطان ندارید و با انجام موارد بالا به یک بی‌حسی موضعی رسیده‌اید؟ خیلی خوب است حالا می‌توانید در حین این‌که قهوه‌تان را می‌نوشید آلبوم مجموعه تمبر سلطنتی فیلاتلیک را ورق بزنید و به سرطان و تخت‌پادشاهی در سن ۷۵ سالگی لبخند بزنید تا آن‌ها به روی‌تان پوزخند بزنند.

تصور کنید بعد از ۷۳ سال عمر بی‌خیر و برکتی که سپری کردید و بالاخره ملکه‌ی مادر پیر و فروتن و شکسته حاضر می‌شود جان به عزرائیل بدهد و قوهای نازنین و تاج و تختش را به دست شما بسپارد، کمی بعد از روزی که تاج‌گذاری کرده‌اید برگه آزمایش را به صورت‌تان می‌کوبند و می‌گویند مبارک باشد سرطان است! چه می‌کنید؟ طبیعتاً این خبر باید برای‌تان جان‌سوز و ناراحت‌کننده باشد و زانوی غم بغل بگیرید؛ اما اگر ثروتی در حد و اندازه چارلز سوم دارید می‌توانید کاری کنید که غم زانوی شما را بغل که نه اما بیوسد و خداحافظی کند:

۱ از نظر علم روان‌شناسی، معاشرت با حیوانات می‌تواند باعث ترشح هورمون اکسی‌توسین شده و از بروز افسردگی جلوگیری کند. اگر هم که حیوانات سلطنتی باشند که نور علی نور است! از آن‌جایی که در سال‌های اخیر قوها تمایل بیشتری به تغذیه از کشتزارهای گندم، سیب‌زمینی، و چغندر قند کاشته شده توسط انسان‌ها پیدا کرده‌اند پیشنهاد می‌شود صبح به صبح یک گونی سلطنتی را برداشته و آن را از اقلام نام‌برده پر کنید و به سواحل بریتانیا بروید و به قوها غذا دهید. این کار شاید در روحیه شما اثری نداشته باشد اما قوها را خوشحال می‌کند.

۲ در دفترچه روزانه‌نویسی خود قسمتی را به نوشتن این جمله با خودنویس قرمز اختصاص دهید: «چارلز! تو از مالیات



زهرا تاهماسبی زاده
فخرپندار

**یاد تونه...؟ این دیگه
مختص یک ماه خاص
نیست، امسال بایدن
هر روز با یک گاف جدید
غافلگیرمان می‌کند.**

فرمانروای باده...!



امیر فیری وردجانی
فرمانروا

این دلچکی که یک جهان را شاد کرده این لحظه‌های شاد را ایجاد کرده از اهل دنیا رفع استبداد کرده کاری به رسم و شیوه‌ی اجداد کرده از مردم مظلوم عالم یاد کرده هرکشور دربند را آزاد کرده

این ویژگی در کارهای او عیان است گرم دخالت در امور دیگران است از جانب او دم به دم بادی وزان است فرمانروای بادهای این جهان است عمری جهان را مشتمل از باد کرده هرکشور دربند را آزاد کرده

هر چند او بر خویش ایزی لایف بسته هرگز از این فرمانروایی نیست خسته سربازهایش هر کرانی دسته دسته سرگرم امر صلح با قلبی شکسته او یک جهان را این چنین آباد کرده هر کشور دربند را آزاد کرده

او در خیالش در پی یاران خویش است گاهی فقط دنبال خورزوخان خویش است گرم خوش و بش در خیالستان خویش است فکر علاج درد بی درمان خویش است از مهربانی در جهان بیداد کرده هر کشور در بند را آزاد کرده

در سرزمین مردم مظلوم افغان یا در فلسطین و عراق و شام و لبنان مانده به جا آثار احسانش فراوان هرگز نخواهد رفت از اذهان ایشان الطاف بی حدی که این جلا کرده هرکشور دربند را آزاد کرده

اصلاً نباید گفت او را یک ستمگر زیرا به فکر مردم دنیا است یکسر مشتاق او هستند افکار منور چون یک منور فکر گردیده ست مضطر رو سوی او کرده‌ست و استمداد کرده هر کشور دربند را آزاد کرده

هان! هر که با او درد خود را چاره کرده ایلپس او را عاقبت آواره کرده بدبخت و مغبونش در این سیاره کرده با سوزن تزویرهایش پاره کرده هر بالونی را روزگاری باد کرده هرکشور دربند را آزاد کرده

تعارفات امپریالیستی

+ نگران نباش. دارن به بخشی تو بودجه امسال مون می‌آرن تحت عنوان حمایت از حقوق بشر. قراره همه‌اش رو بدیم به اسرائیل.

یعنی گل‌گلش برای خود خودمونه؟

+ آره. می‌تونید باهاش کلی موشک جدید ازمون بخرید.

وایسا ببینم نکنه واسه زلنسکی هم همچین سهمی گذاشتین کنار؟ هان؟

+ نه بابا دیوونه! مگه سر گنج نشستیم؟! بهش گفتیم دیگه نداریم، خودش یه فکری بکنه. هرچی هم بهش دادیم به جای اینکه از ما اسلحه اینا بخره، ورداشت گذاشت تو جیبش! حالا قرار شده یه ذره اوکراین رو بده بلکه پوتین کوتاه بیاد.

خب خیالم راحت شد.

اوه... اوه... اونور رو نگاه. زلنسکیه. داره می‌آد این سمت.

+ آه. این اینجا چیکار می‌کنه؟ نگاهش نکن. برگرد زل بزن به آب‌سردکن. مثلاً در مورد این حرف بزن که چه نوع آب‌سردکنی توی تانک‌هاتون بذارید بیشتر می‌تونه کمک کنه حماس شکست بخوره. زود باش شروع کن.

**یاد تونه...؟ فروردین ماه امسال بود
که خبر اختلاس زلنسکی از کمک‌های
آمریکا منتشر شد. مردم جنگ‌زده
اوکراین اولش امیدوار بودند که با توجه
به کم‌دین بودن زلنسکی این خبر دروغ
آوریلی، بخشی از یک استندآپ کمدی
جدیدی چیزی باشد که متأسفانه دیدند
اوضاع خیلی خسته!**



فاطمه بوجاری
طنزپرداز

روز بعد از وتوی قطعنامه آتش‌بس در غزه توسط آمریکا کنار آب‌سردکن راهروی منتهی به شورای امنیت:

تو زحمت افتادین. همه‌ش دارین خرج می‌کنین.

+ آدم حق وتو رو برای داداشش خرج نکنه، برای کی بکنه؟ حق وتو برای همین روزهاست دیگه. آدم حق وتو رو که نمی‌تونه با خودش ببره تو گور.

واسه جورج فلویدا تون جبران کنیم.

+ قربان شما. یه حق وتو که قابل نداره. چرخش شنی مرکاواتون مستدام.

راستی اوضاع مالی‌مون هم داغونه‌ها.

فیل زنده

یادتونه...؟ آذرماه
امسال خبر رسید
هنری کیسینجر هم
چندستان نشودولی
خوراک مار و مور شد.
حالا کی بود این یارو؟



محمد علی النجافی

هاینتس آلفرد کیسینجر که البته دوستانش «هنری چقدر بی هنری» صدایش می کردند در ۲۶ مه (شوخی کردم ۲۷ بود) ۱۹۳۳ در شهر فورت آلمان در یک خانواده یهودی، به دنیا آمد.

در سال ۱۹۳۸ قبل از شروع بگیربگیرهای هیتلر به همراه خانواده اش از آلمان گریختند و با گفتن: «آخ! چقدر شرحیه. رکابی مون چسبید به تمنون» در نیویورک جاگیر شدند. او در آنجا تحصیلات خود را ادامه داد تا اینکه برای شرکت در جنگ جهانی دوم با گفتن «آه... احتمالا جنگ به کش تنبومون گیر کرده. شانسم نداریم! دریا هم می ریم باید با خودمون آفتابه ببریم» (البته از آنجایی که آن‌ها آفتابه ندارند، احتمالا مترجم حلال خوری نکرده و غلط ترجمه کرده!) تحصیلاتش را ول کرد و به ارتش ملحق شد. از آنجایی که به زبان آلمانی مسلط بود و خوب آخ واخ شاخ ماخ می کرد، در حالی که فقط یک سرباز ساده و موهایش را با شماره چهار زده بود و همه در خیابان با انگشت نشانش می دادند و می گفتند «هه... هه... اون آتش خوره رو» مسئول اداره شهر کرفلد در آلمان شد.

پس از پایان جنگ و بازگشت به آمریکا باتوجه به اینکه خود را پیروز می دانست باد به غیغ می انداخت و یک کتی راه می رفت. سپس در دانشگاه هاروارد تحصیل در رشته علوم سیاسی را شروع کرد و در کنارش سیاست را هم ادامه داد.

در نهایت علاقه اش به سیاست خارجی باعث شد به عنوان دستیار راکفلر انتخاب شود. پس از پیروزی ریچارد نیکسون در انتخابات سال ۱۹۶۸، پست مشاور امنیت ملی را با خوشحالی و زدن بشکن و گفتن «حالا یه تکون... حالا دو تکون...» پذیرفت.

سپس در کنار تکان هایش به عنوان وزیر امور خارجه هم مشغول به کار شد. نیکسون به توصیه هایش اعتماد داشت.

مثلا اگر می گفت: «برو به عمو مائو سلام کن» نیکسون نمی گفت: «نوموخوام!» و سریع آن کار را انجام می داد. از همین روی واسطه دیدار نیکسون با مائو تسه تونگ (هیچ ربطی به تسه و جومونگ، مخصوصا سوسانو ندارد ها!) رهبر چین شد. به همین علت به معمار بهبود روابط آمریکا و چین شناخته می شود و از آن تاریخ اگر از کسی بپرسند: «این رابطه رو کی ساخته؟» همه جواب می دهند: «اوستا کیسینجر ساخته با چوب کاکتوس ساخته...»

از اقدامات دیگرش می توان به تنش زدایی با شوروی، پایان دادن به جنگ یوم کیپور، حمایت از پینوشه با گفتن «حله» در کودتای شیلی، چراغ سبز نشان دادن به نظامیان آرژانتینی با زدن یک چشمک برای جنگ کثیف و حمایت آمریکا از پاکستان در جریان جنگ استقلال بنگلادش با گفتن «برو ما پشتت هستیم» و خیلی چیزهای دیگر اشاره کرد؛ ولی در میان ایرانیان به علت حمایتش از محمدرضا پهلوی (همان شاه)، شهرت دارد. او به شدت خواستار حفظ حکومت شاه بود و برای تبدیل ایران به ژاندارم منطقه یا همان سگ پاچه گیر، تلاش های بسیاری کرد. همچنین خود او بود که پس از فرار شاه و زمانی که هیچ کشوری گردنش نمی گرفت و ول و ویلون مانده بود، پیش کارتر رفت و برای پادرمیانی گفت: «این بدبخت فلک زده رو به دو صباح بذار بیاد اینجا». پس از انقلاب هم بسیار زحمت کشید تا ایران رنگ آسایش نبیند (ان شاءالله تو جهنم با میل و سرب جبران زحمات می شود!) و از جمله کسانی بود که همواره در تاکسی می گفت: «این ها رفتنی ان. من خودم آشنا دارم. دیگه ۲۲ بهمن سال دیگه رو نمی بینن.»

در نهایت پس از یک قرن زندگی، یعنی ۱۰۰ سال (اووه! چه خبره؟) جان کندن و نمردن، بروس ویلیس لقب جان سخت را به وی اهدا کرد و گفت: «تا وقتی استاد هست، من کچل، سگ کی باشم!» در ۲۹ نوامبر ۲۰۲۳ به علت تمام شدن، مرد. و نبود که ببیند به کوری چشم همه دشمنان ۲۲ بهمن دیگری را با شور و اشتیاق گذرانندیم. به امید ۲۲ بهمن های دیگر برای ایران عزیز.

یادتونه...؟ مهرماه امسال با
خبر عملیات طوفان الاقصی
توسط حماس و بی آبرو
شدن اسرائیل میخکوب
شدیم و ته دلمان کمی
احساس خنکی کردیم.



سیده نرگس هاشمی

صهیون کاغذی

عسقلان، اشدود یا حیفا چه فرقی می کند؟
دزد پایین شهر و آن بالا، چه فرقی می کند؟

اول و آخر خودت می سوزی صهیون کاغذی!
در جهنم یا که در دنیا، چه فرقی می کند؟

گنبدت پهلو زده بر وهم آمریکایی اش
لاف تو با گاف بایدن ها چه فرقی می کند؟

صهیونی با دوستش می گفت: می ترسم ز مرگ
گفت: مرگ و ترس ما، حالا چه فرقی می کند؟

ناگهان سوت بلبلی زد موشک قسام و گفت:
موشه، شمعون، آریل و هانا، چه فرقی می کند؟

چاه دنیا راهش از شر شما مسدود شد
باز شد، به به هوا اینجا چه فرقی می کند!

بعد طوفان الاقصی گردتان رفته هوا
بعد آن با قبل آن بعله که فرقی می کند...

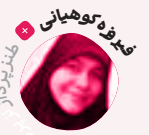


علی لادن
کارکارتون نویس



یاد تونه...؟ امسال چند ماه یک بار یک کشتی آمریکایی طبیعتاً متخلف! در خلیج فارس توسط ایران توقیف شد؛ اما در بین این ها توقیف ادونتج سوئیت در اردیبهشت ماه و نیکلاس اس تی در دی ماه یک جور دیگر چسبید و البته آن نفتکش که در اسفند ماه با حکم دادگاه بین المللی به نفع بیماران پروانه ای توقیف شد.

خلیج فارس چیزه



مقدومه بهیانی
نویسنده طنز

از: اداره ی تقویت روحیه ی نفتکش ها
به: واحد پشتیبانی و تدارکات
باسلام و احترام

با توجه به نزدیک شدن تاریخ اعزام نفتکش عابر از خلیج فارس، خواهشمند است جهت تقویت روحیه ی نفتکش ها و هر چه باشکوه تر گرامی داشته شدن آنین روز آغاز عملیات، نسبت به برپایی جشن افتتاحیه و مراسم بدرقه ی نفتکش مذکور اقدام فرمائید.

همچنین تقاضا مند است، نخود و لوبیای آش پشت پا را از دو شب قبل خیس نمائید.

پی نوشت: مسئله ی مذکور فعلا در خفا پیگیری شده و به گوش نفتکش ها علی الخصوص نفتکش عازم مأموریت نرسد.

از: واحد پشتیبانی و تدارکات
به: اداره ی تقویت روحیه ی نفتکش ها
باسلام و احترام بیشتر

باتشکر از جدیت و مسئولیت پذیری آن اداره ی محترم و با تأیید دغدغه های درست و به جایان، خواهشمند است از درخواست خود صرف نظر کنید. با توجه به اینکه نفتکش مذکور رفتنش با خودش است و برگشتنش با خدا، از ریخت و پاش بودجه ی واحد پشتیبانی و برگزاری مراسم های بدرقه پرهیز کنید.

همچنین به منظور جلوگیری از شایعه پراکنی و رفع شبهات اعلام می داریم که همیشه از حبوبات خیس خورده استفاده شده.

پی نوشت: از مسئول مربوطه تقاضا داریم این رسم و رسومات و شرف زدی را که از دوران اسارت خود در ایران به همراه دارد، کنار بگذارد. از مدیریت نیز تقاضا مندیم مسئولیت خطیر روحیه دهی به نفتکش ها را به نفتکش دیگری واگذار کند.

رونوشت: به مدیریت

از: اداره ی تقویت روحیه ی نفتکش ها
به: مدیریت
باسلام و عرض خدایقوت
نیگاش کن ددی!

از مدیریت
به: واحد پشتیبانی و تدارکات
[ایموجی دوتا چشم]

پی نوشت: هر کس سرش تو کار خودش باشه.
رونوشت: به اداره ی تقویت روحیه ی نفتکش ها

از: واحد پشتیبانی و تدارکات
به: همه ی نفتکش ها علی الخصوص نفتکش عابر از خلیج فارس
باسلام و عرض تسلیت

حسب الامر اداره ی تقویت روحیه ی نفتکش ها، از کلیه ی نفتکش ها دعوت به عمل می آورد تا در مراسم بدرقه ی نفتکش بیچاره ی گذرنده از خلیج فارس شرکت نمایند.

رونوشت: به اداره ی تقویت روحیه و مدیریت

از: نفتکش های در حال استراحت

به: نفتکش عابر از خلیج فارس
باسلام و امید به دیدار دوباره
الفتاحه.

از: نفتکش عابر از خلیج فارس
به: مدیریت
باسلام
عمرابرم.

رونوشت: به اداره ی تقویت روحیه ی نفتکش ها و واحد پشتیبانی و تدارکات

از: مدیریت
به: واحد راهکارهای مقابله با توقیف شدن در دریای خلیج فارس و عمان
باسلام

مطلع شدیم پیرو دهن لقی واحد پشتیبانی، نفتکش مذکور، زودتر از زمان قید شده، از مأموریت محوله اطلاع پیدا کرده و خواستار لغو عملیات است.
پی نوشت: دستم به دامت.

از: واحد راهکارهای مقابله با توقیف شدن در دریای خلیج فارس و عمان
به: همه ی نفتکش ها

باسلام و عرض ترس ندارد
پیرو مشکلات پیش آمده و برخی اظهار نظرها ی خلاف واقع و نسنجیده لازم دانستیم فهرستی از راهکارهای امتحان شده را ارائه نماییم:

۱. نفتکش مذکور موظف است زبان نوشته های بدنهی خود را به فارسی تغییر دهد.

۲. قبل از ورود به آب های خلیج فارس خود را تخلیه کند تا به بهانه ی کثیف کردن خلیج فارس دستگیر نشود.

۳. هنگام ورود به خلیج فارس، پرچم خود را عوض کرده و روی عرشه اذان پخش کند.

۴. به محض مشاهده ی قایق های ایرانی، دنده عقب گرفته و دورپلیسی زده و فرار کند.

۵. اگر توانست گزینه ی ۴ را انجام دهد، موتورش را خاموش کند و منتظر کمک بماند.

۶. باز هم منتظر کمک بماند.

۷. صبور باشد، بالاخره کمک ها می رسند.

۸. در صورت دیده و شناخته شدن توسط قایق های ایرانی، فاتحه اش را خوانده، نفتی که خورده بالا آورده و خود را سوراخ کند.

پی نوشت: حقوق نفتکش منظور برابر خواهد شد.

از: همه ی نفتکش ها
به: نفتکش عابر از خلیج فارس
ادونتج سوئیت و نیکولاس st خدا بیامرز رو هم همین طوری
گول زدند.

از: نفتکش عابر خلیج فارس
به: مدیریت
باسلام

استعفا می دهم.

یاد تونه...؟ نرگس محمدی (بازیگر ستایش نه! یکی دیگر که مهرماه امسال برنده ی جایزه صلح نوبل شده بود و جو گرفته بودش، آذرماه در نامه ای از زندان به نخست وزیر سوئد، از محاکمه ی حمید نوری و فشار بیشتر به او تشکر کرد.



شاعر

صلح نوبل

شد مدال صلح من چون توی بوق می تراود از وجودم هی نبوغ

هم تبارم با مجاهد های خلق
حرفم از حق بشر، دارد وثوق

حبس هستم با دلیلی بی خودی
چون براندازی و گاهی نق و نوق

هم زبانم را بریدند از قفا
هم کشیدند از تنم کل عروق

چاق و بدهیکل، شکسته پا و دست
بی غذا و آب مُردم زیر یوغ

می زند فریاد حال و روزم از
این رژیم دیو سر تا پا دروغ

می نویسم نامه ای با خط خوش
ای سوئد! ای چشمم از تو پر فروغ!

حق آزادی انسان فاحش است
خوش به حال غرب و این حد بلوغ

صلح یعنی سازش بی دغدغه
بوده اشغال و ترور از عهد بوق

هر کجا تفسیری از حق دفاع
این جنایت می شود، آن تق و توق

آنکه با ما نیست مشکل از وی است
نیست زندان ابد ضد حقوق

انفرادی با شکنجه جایز است
دیگران کردند بیپهوده شلوغ

حق حقیقت نیست، اعلامات ماست
ماست نه! شل تر، بفرمایید دوغ

هر که این ها را نمی فهمد خر است!
انتهای نامه دارد چند بوق...

با مدال صلح مصلوب نوبل
پاک جرواجر شده حق و حقوق



یادتونه...؟
اسفندماه امسال
پای صندوق های
رأی رفتیم و برای
خانه ملت، مجلس،
تعیین تکلیف
کردیم.



سید محمد سالم
کاربرگ

یادتونه...؟ خردادماه امسال خبر رسید که علی کریمی، قهرمان اپوزیسیون و جنبش زژا، طوری سر خواهر بی نوایش کلاه گذاشته و برایش بدهی بالا آورده و در رفته که خواهرش ۱۷ ماه توی حبس و هنوز توی شوک است!

خدمات متقابل جنبش و جادوگر

واقعاً فوتبالیست هایی در سطح علی کریمی مثل سیب های سرخ بالای درخت هستند که دست هر کسی به ایشان نمی رسد و معامله با این افراد نیاز به سطح هوش بالایی دارد. این افراد معمولاً با دارایی خود، هوای یک ایل و طایفه را دارند. البته شخص علی کریمی آن سببی بوده که با دمپایی یک بچه ی دماغو افتاده پایین! وگرنه انسان سر هر کسی را کلاه بگذارد، سر خواهر خودش را کلاه نمی گذارد.

احتمالش خیلی کم است اما تصور کنید علی کریمی به ایران برگردد، غفور هبری بخورد و یک پدر آمرزیده ای هم بدهی هایش را بدهد. احتمالاً آن موقع خواهرش خیلی در دادگاه و دادستانی پیگیر مسئله خواهد بود. هرچه هم بگویند: خانم! کار برادر تان درست می شود و چون عفو خورده مجازات نمی شود. او هم خواهد گفت مشکل دقیقاً همین جاست. همه که از سر تقصیراتش بگذرند قطعاً خواهر خودش با قیچی ریز ریزش می کند.

به نظر می رسد گرفتن گرین کارت آمریکا و براندازی بهانه بود. جادوگر یک بار دیگر با دربیبل رونالدینیونی خودش ما را گول زد. همه فکر کردیم کریمی قصد براندازی دارد اما او فقط



امیرحسین اظمی مقیم
کاربرگ

می خواست از دست خواهرش فرار کند. چون این روزها هر کدام از براندازان پول خودش را جمع کرده و رفته پی کارش اما این بدبخت ظاهراً ول گنش اتصالی کرده.

نمی دانم چه فرایندی در ذهن طرفداران کریمی رخ می دهد که هنوز از او طرفداری می کنند. البته می دانیم در ایران هستند این مدل افراد، فقط زنده ماندنشان با این میزان هوش کمی عجیب است که امیدوارم دانشمندان رازش را کشف کنند. چون شورش علیه فساد با لیدری علی کریمی شبیه این است که از آلودگی هوای تهران فرار کنی و در شهری آلوده تر مدام قلیان و سیگار بکشی.

طرف خواهرش را با ۷۷۰ میلیارد تومان رها کرده و رفته. بعد بعضی ها انتظار دارند این چیزی از کشور دستش برسد و برای مردم خرج کند. به نظرم انتظار نصب شدن و بندوزا روی چرتکه خیلی منطقی تر است. تنها خوبی علی کریمی به عنوان حاکم مملکت این است که به کاخ نشینی عادت دارد. البته ویژگی مثبتی نیست و ربع پهلوئی هم با همین سابقه، چهل و پنج سال است زنبیلش را گذاشته دم در.



یادتونه...؟ شهریورماه مصی علینژاد
گفت کاخ سفید به من گفته محافظت
از تو سخت شده و خواسته هویت ما را
تغییر بدهم.



علی لادن
کاربرگ



مهرداد بارزانی
کاربرگ

یادتونه...؟ بعد از عملیات طوفان الاقصی که باعث شد آبروی اسرائیل برود، اسرائیل با کمک پدرخوانده اش آمریکا شروع به نسل کشی فجیعی در غزه کرد. از همان ابتدا اما حوثی های یمن پای کار غزه ایستادند و در حمایت از آن ها به هیچ کشتی آمریکایی و اسرائیلی که داشت از تنگه باب المندب رد می شد یا به سمت فلسطین اشغالی می رفت رحم نکردند.



سو سو شمار هست ولی کم هست!

و طویل و دبیرکلش و کارکنانش و... می‌دانند که قرار نیست گرهی در آنجا باز شود، و هم بقیه دنیا می‌دانند که از دست سازمان ملل اساسا باز کردن گرهی بر نمی‌آید.

البته هستند اینطرف دنیا افرادی که فکر میکنند فلسطینی‌ها اگر بجای مقاومت دست به دامان سازمان ملل میشدند الان دیگر هیچ مشکلی نداشتند. این طنز برای آنها نوشته شده است.

برگهایی از خاطرات پلیس دیپلماتیک محافظ دفتر نمایندگی سازمان ملل در تهران را در ادامه میخوانید.

جنگ غزه یکبار دیگر نشان داد سازمان ملل یک چیزی ست در مایه‌های علامت «از اینجا باز کنید» ساندیس! یعنی درست است که روی ساندیس نوشته از کجا باید باز بشود ولی هم خود کسی که ساندیس را تولید کرده و آن علامت را آنجا گذاشته و هم کسی که ساندیس را خریده و میخواهد بزش کند، می‌داند که خیلی نباید به آن علامت توجه کند و اساسا آن «از اینجا باز کنید» برای این است که اتفاقا از آنجا باز نکنید. سازمان ملل هم همین است. هم خود ان سازمان عریض



هشت نشده همان
۵ نفر شنبه‌ای آمدند.
سلام کردند و زنگ زدند و رفتند داخل. بیرون آمدنی خیلی خوشحال بودند. ایستاده بودند جلوی در و شعار میدادند «ای دم دراز مهربون... داره میاد عمو بان کی مون». گفتم تجمع نکنید. رفتند. همان که شنبه دنبال آدرس گاو داری میگشت دوباره آمد. باز آدرس خواست. گفتم آخر به قیافه این محل می‌آید اینجا گاو داری باشد؟ گفت چه میدانم بخدا؟ پس کله اش را خاراند و رفت.

دوشنبه

امروز خبری نبود. یک مادر دست پسر دانش آموزش را آنطرف خیابان میکشید. پسر مقاومت میکرد و نمیخواست برود مدرسه. مادر گوش پسر را پیچاند. پسر زد زیر گریه و چشمش به تابلو نمایندگی سازمان ملل افتاد. گفت الان میرم میگم بچه‌ها رو کتک میزنید تا تحریمتون کنن. شاید دومیلیون دلار هم از حسابتون بردارند. مادر عصبانی شد و ده دقیقه بچه بیچاره را جلوی در دفتر میزد. میگفت انقدر میزنمت تا بمیری ببینم این بان‌کی مون چه غلطی می‌خواد بکنه با اون چشمانش!

دلم طاقت نیارود. رفتم گفتم امروز تعطیله و نیستند. مادر دست از زدن بچه برداشت و گفت زودتر میگفتی بان‌کی مون خونه نیست دیگه سرکار، بچه ام هلاک شد. خواستم بگویم ضمنا بان کی مون هم عوض شده و الان گوترش جایش است که مادر رفت از سوپری بغل شکلات و بستنی برای بچه اش خرید و رفتند.

یکشنبه

هشت نشده ۵ نفر با یک دسته گل و یک نامه آمدند و زنگ ساختمان را زدند. ۵ دقیقه زنگ زدند و وقتی کسی جواب نداد، آمدند سراغ من. گفتند آقا چرا کسی در را باز نمیکنه، تعطیله؟ گفتم شنبه است دیگر. آنها طبق تقویم اروپا و آمریکا کار میکنند، شنبه و یکشنبه تعطیل هستند. گفتند از راه دور آمده ایم اگر میشود این نامه و گل را به دستشان برسانید. قبول نکردم و گفتم برایم مسئولیت دارد. قرار شد بروند و دوشنبه بیایند.

دو نفر آدرس پرسیدند. یکیشان دنبال تاکسی تلفنی میگشت و یکی هم دنبال گاو داری. گفتم بعید است در این حوالی گاو داری باشد. گفت نه آدرسش همین طرفه‌است. خداحافظی کرد و رفت.

شنبه



سه‌شنبه

بعد از ظهر، ماشین یک خانم جوان روبروی دفتر خاموش کرد. چند بار استارت زد ولی روشن نشد. راننده از من خواست ماشین را هل بدهم. گفتم نمیتوانم پستم را ترک کنم. از خودش، من، ماشین و تابلوی دفتر سلفی گرفت و گفت: وقتی هشتگ زدم #خشونت_علیه_زنان-را_متوقف_کنید اونموقع شخص بان کی مون حالیت میکنه با یه خانم چطور باید برخورد کنی؟ تو اینجایی که ماشین من رو هل بدی بدبخت. گفتم سرازیری است، خلاص کن خودش میرود. خلاص کرد رفت. تا بخواهم بگویم بان کی مون عوض شده و جایش گوترش آمده، رفته بود.

هشت نشده باز آن پنج نفر آمدند. رفتند داخل. نیم ساعت نگذشته برگشتند. رفتند آنطرف خیابان. یکیشان آمد و پرسید: سرکار اینا فازشون چیه؟ گفتم یعنی چی؟ گفت یعنی چقدر طول میکشه به نامه ها جواب بدن. گفتم من از این چیزها خبر ندارم. صدایش را برد بالا. گفتم صدایت را نبر بالا. تشکر کرد و رفت. دوباره همان مرد آمد و آدرس گاوداری را خواست. گفتم پدرجان آخر در ونک گاوداری هست مگه؟ آدرس را نشانم داد. همین خیابان بود. گفتم بخدا من در این مدتی که اینجا هستم یکبار هم صدای گاو نشنیده ام. عرق کرده بود. یک لیوان آب گرفت خورد و رفت.

پنجشنبه

دو تا مینی بوس ایستادند و بیست سی نفر ریختند بیرون. دستشان پلاکارد بود. سریع خبر دادم به مرکز و درخواست گارد ویژه کردم. علیه بان کی مون شعار میدادند و از او میخواستند که در روند انتقال سوسمارهای دم دراز هائیتی به یک تالاب در ایران تسریع کند. ناله میکردند که سوسمارها بر اثر زلزله سال ۲۰۱۰ این کشور چندین سال است در وضعیت بجزرگی به سر میبرند و آب کافی برای شنا کردن ندارند. یکی از منشی‌های دفتر آمد پایین و گفت که همین الان با آقای بان کی مون صحبت کرده و او هم قول داده که شخصا بر روند انتقال سوسمارها نظارت داشته باشد. تجمع کننده ها بی خیال نمیشدند و تضمین عینی میخواستند. منشی قسم خورد که امروز سرشان شلوغ است و یک اسباب کشی جزئی دارند و از تجمع کنندگان خواست شش سال صبر کردید، چند روز هم روش. دلشان سوخت، قبول کردند و متفرق شدند. زنگ زد که لازم نیست گارد ویژه بیاید. به منشی گفتم بان کی مون که عوض شده، چرا گفتمی به بان کی مون زنگ زدی؟ گفت برای اینها چه فرقی میکند چه کسی رییس است؟ گفتم پس برای چه کسی فرق میکند؟ گفت چه میدانم! رفت.

نیم ساعت بعد سه تا خاور ایستادند جلوی دفتر و سی چهل گاو از پشتشان آمد پایین.. همان آقا که دنبال گاوداری میگشت پیاده شد و آمد طرفم. دست داد و گفت که دیروز مذاکراتشان خیلی طول کشیده و تا بیاید به من خبر بدهد من رفته بودم. گفتم شیفتهم عوض شده بود. گفت به توافق رسیدیم که زیرزمین و طبقه اول را بدهند به ما، بنده های خدا پول لازم بودند. ماندم چه بگویم. گاوها را بردند داخل.

چهارشنبه

همان پنج نفر آمدند و رفتند داخل. نیم ساعت بعد صدای داد و بیداد بلند شد. از داخل زنگ زدند که بیا بالا. رفتم و آوردمشان بیرون. شروع کردند به شعار دادن علیه بان کی مون. گفتم تجمع نکنید. تجمع نکردند و رفتند اما گفتند فردا بر میگردیم. همان آقا آمد. گفت باز هم زنگ زده از صاحب آگهی پرسیده همین آدرس را داده. گفتم اینجا اصلا خیابان شقایق ندارد. کوچه ها شماره دارند. نشست روی جدول. گفت اینجا چند متره؟ گفتم کجا؟ گفت همینجا دیگه، همین ساختمون. گفتم نمیدونم، تا حالا دقت نکردم. گفت اینجا چی هست اصلا؟ گفتم دفتر نمایندگی سازمان ملل در ایران است. گفت یعنی چی کار میکنند توش؟ گفتم نمیدونم. گفت به نظرت میدن همینجا رو گاوداری کنیم، از این سرگردونی هم در بیایم ما؟ گور بابای اون یکی، مردک یه آدرس درست و حسابی به ما نداد. گفتم من نمیدونم. باید از خودتون بپرسید. رفت داخل که بپرسد!

جمعه

همان پنج نفر آمدند و زنگ زدند. یک نفر با چنگک که مقداری علوفه سریش بود در را باز کرد. پرسیدند قضیه سوسمارها چه شد؟ طرف گفت ما اینجا سوسمار نداریم، گاو داریم. گفتند یعنی چه؟ آقای بان کی مون خودش قبول داد. گفت من بان کی مون نمیشناسم، شیر تازه میخواهید قبل از هفت بیایید. پنیر و کره و دوغ و ماست هم شنبه و سه شنبه. گفتند اصلا برو بگو همان خانم منشی بیاید. گفت مگه گاوداری جای خانم است؟ در را کوبید و رفت داخل. آمدند به من گفتند اینجا چه خبر است؟ گفتم جمعه است، تعطیل اند، بروید دوشنبه بیایید.

یادتونه...؟ مهرماه امسال با خبر عملیات طوفان الاقصی توسط حماس و بی آبروشدن اسرائیل میخکوب شدیم و ته دلمان کمی احساس خنکی کردیم. بعدش اسرائیل مثل همیشه و چنانچه در ذاتش است هار شد و تا امروز با پشتیبانی آمریکا به نسل کشی در غزه می پردازد. لطف این عملیات چه بود؟ حداقلش این بود که الان مردم آزاده کل دنیا با ذات این خبیث آشنا شده اند و محصولاتش را تحریم می کنند و علیهش تظاهرات برپا می کنند. به امید خبر محوشدنش!



آمریکا غذا و بمب می ریزد

کاریکاتور: مازنار بیژنی



نظام کشمکش در واشنگتن بر زمین مجسمه ریاضین فرانکلین، برانگیزد ایرانان متحده، چهره انداختند، چرا که

تظاهرات جهانی

کاریکاتور: علی لادن



سجده شیطان

مهرماه امسال اسرائیل به بیمارستان المعمدانی غزه حمله کرد و مردم زیادی را به شهادت رساند. او بعد از این به بیمارستان های دیگر غزه نیز حمله کرد.

کاریکاتور: علی لادن



کرسمس

کاریکاتور: ثمین سلیمانی نژاد



والت دیزنی-۱

آبان امسال والت دیزنی اعلام کرد ۲ میلیون دلار به اسرائیل کمک کرده است. / جرید کاریکاتور: علی زارع



گنبد آهنین

کاریکاتور: سولماز محمودی نسب

یمن

یاد تونه... بعد از عملیات طوفان الاقصی که باعث شد آبروی اسرائیل برود، اسرائیل با کمک پدرخوانده اش آمریکا شروع به نسل کشی فجیعی در غزه کرد. از همان ابتدا اما حوثی های یمن پای کار غزه ایستادند و در حمایت از آن ها به هیچ کشتی آمریکایی و اسرائیلی که داشت از تنگه باب المندب رد می شد یا به سمت فلسطین اشغالی می رفت رحم نکردند.

کاریکاتور: مازیاریزئی
کارگرافیکی: نازنین اسماعیل زاده



طوفان الاقصی



کاریکاتور: صادق هدایتی



کاریکاتور: سووده سلامت



کاریکاتور: علی لادن

روز دختر بر چه کسانی مبارک باشد و دیگر هیچ!



امسال هم پر از روز دختر بود، همانطور که سالهای قبلش بود و حتی سالهای بعدش خواهد بود. اصلا هر روز روز دختر بوده، هست و خواهد بود. و این در حالیست که پسران سرزمینم دارند برای بدست آوردن یک روز پسر با کائنات می‌جنگند و در حالی که فکر می‌کنند پیروز شده‌اند و قرار است روز میلاد امام جواد(ع) روز پسر شود، یکپهو مدیر کل دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی کشور احساس وظیفه می‌کند سریع جلوی تشویش اذهان عمومی را بگیرد و می‌آید مصاحبه می‌کند و می‌گوید: روز پسر هنوز در تقویم رسمی کشور تصویب نشده است!

فلذاست که تصمیم گرفتیم در یک مطلب بگوییم و کاملا روشنگری کنیم که روز دختر بر چه کسانی مبارک است. حالا اگر هنوز هم فکر میکنید چرا این مطلب باید در سالنامه باشد و چه ربطی به اتفاقات سال ۴۰۲ دارد، بروید پاراگراف آخرش را بخوانید تا دلتان آرام بگیرد. اگر هم نه که خب مثل بچه آدم از همینجا بخوانید و بروید پایین دیگر.

۱- داش میتی «مهر مادری» کمال تبریزی که اقلا از سر ندید بدیدی، قدر خواهر الکی اش را می‌دانست و سوسه نمی‌آمد.

روز دختر بر کی‌ها کوفت‌شان باشد؟

۱- پسرهایی که از دخترهای کلاس جزوه می‌گیرند بعدش داستان را ادامه نمی‌دهند. آدم حسابی، طرف توی برکه‌های ابر و باد با شش رنگ خودکار جزوه ننوشته که برداری ببری بعدش نیایی.

۲- پسرهایی که زحمت می‌کشی آش می‌بری دم خانه‌شان، اما مادرت آش را توی کاسه یکبار مصرف کشیده و آخرش عین اصغر فرهادی نصفه می‌ماند. بیل بخورد به کمرتان، چهارتا توت خشک توی خانه ندارید بپزید ته کاسه، بیاورید معاشرت را ادامه دهید؟

۳- فلورانس اسکاول شین، میشل اوباما، پائولو کوئیلو، اروین دیلوم، میم مودب‌پور و جرج اورول که با ایجاد توهّم دانایی در نوجوانان سرزمین پارس، از بلاگرهای پلنگ با صفر سال تجربه، مشاور خانواده و استاد انگیزشی تحویل جامعه متوهّمان داده‌اند.

۴- جنبش دوزاری فمیست‌های ایرانی که با حرف‌های خاک بر سری عمدتا انگلیسی (ادب پارسی کلمه خاک بر سری ندارد) می‌خواهند

۲- آن‌هایی که با کت و شلوار توسی براق (نقره‌ای) نمی‌روند خواستگاری.

۳- بی‌تی‌اس که در قلب دخترهای ایرانی جا دارد (۸ تا ۱۵ سال)

۴- داداش‌هایی که خودشان برای خودشان آب می‌آورند.

۵- سینمای ایران که با اشاعه ازدواج (هر هنرمند سالی دو بار) در زمینه بخت‌گشایی روی سرکتاب واکن‌ها و دعانویس‌ها را کم کرده.

۶- حنا دختری در مزرعه، آن‌شرلی، پرین و آنت که بدون عمل و پروتز و کامپوزیت، زشت نچرال بودند و اجازه ندادند مثل شمشاد و علف و درخت شهر و دهات با ایشان زیباسازی شود.

۷- خانواده‌هایی که مسخره‌مان نکرده‌اند و نمی‌گویند اول باید «دختر ارشد خانه‌ی دارای پنج فوق لیسانس اختلال دو قطبی و سواس قرینه که مردها را آدم حساب نمی‌کند و سایه شوهر را با تیرکمون می‌زند» ازدواج کند، بعد دختر دوم که دارد ۴۲ سالش می‌شود.

۸- اوشین که شعور داشت و گنده‌اخلاقی‌های ریوزو را کف گروه تلگرامی فامیل‌ها نمی‌ریخت و ریز اختلافات‌شان را استوری نمی‌کرد.

۹- هیئت همراه خواستگار که کاری به سابقه بیمه و نوع قرارداد استخدامی آدم ندارند و سامانه آپلود

مدارک تحصیلی، هنری و درآمدی اعلام نمی‌کنند و در حد همان تسلط به قرمه‌سبزی چهارتا سوال می‌پرسند، می‌روند. مسخره‌ها این‌ها معیار است؟ الان من خودم دیپلم پیرایش دارم، ظاهری آراسته هم دارم، استقلال مالی هم دارم، ولی اخلاق ندارم. چه کار می‌کنید با خودتان؟ (ملات آخری که در لید ابتدای این طنز نوشتم فکر میکنم به اندازه کافی ثابت میکند که نه تنها اخلاق ندارم که اعصاب هم ندارم!)

۱۰- قاطبه مردهایی که خانم‌های غیرمحرّم خود را در محیط کار و فضای مجازی «بانو» خطاب نمی‌کنند.

۱۱- خانم ایستگاه اعلام‌کن مترو، کارمندان هواپیمایی و تور لیدرها که دهان‌شان را کج نمی‌کنند و عین آدم حرف می‌زنند.

۱۲- تاریخ ادبیات زرنگ ایران که تادلت بخواهد چال لب و خال و طره و گوشه کنار اندام بانوان تویوش ریخته، بعد اسمش «عشق الهی» است.

۱۳- حکیم عمر خیام و تقویم میکس شمسی-قمری ایران که هر وی می‌چرخد به یک «روز دختر» می‌خوری.

۱۴- دختران گروه سنی ب و جیم که اصرار ندارند همواره خط چشم بکشند. یا اقلا بعد از چهار دور چرخاندن مداد دور چشم، دنباله‌اش را از شقیقه‌ها تا بالای گوش ادامه نمی‌دهند.

می‌گویند پوشش در ایران پیش از اسلام، سابقه تاریخی ندارد. می‌پرسی منبع؟ می‌گویند فیلم سیصد.

۹- مردهای نیم‌کیلو سیبیل که با شعار زن زندگی آزادی، یک و نیم واگن اول و آخر مترو را فتح کرده‌اند. اینش به جهنم، این‌ها تابستان هم سیزترشی می‌خورند؟ ما ترشی را اول پاییز درست می‌کنیم، دی‌ماه تمام می‌شود.

حالا اینها را ردیف کردم بگویم چنین عیدی به‌جز درجه‌یک‌ترین دختر تاریخ که پدر روی سینه مبارکش می‌زد می‌فرمود «فداها ابوها فداها ابوها» (ترجمه: بابا بگردد بابا بگردد) فقط بر داداش آدم حسابی همه دخترها، شهید حمیدرضا الداغی (شهید غیرت سال ۴۰۲) مبارک باشد که یک نفری هم به گشت ارشاد یاد داد مراقبت از دخترها چه شکلی است، هم به انقلابیون پلاستیکی انقلاب پلاستیکی ۱۴۰۱ فهماند کی بیشتر از همه آزادی دخترها را از چی می‌خواهد.

بگویند روز زن و روز دختر بر اساس داده‌های غیرکوانتسیونی چیده شده و گرامی‌شان ندارید و فقط ما می‌فهمیم و بقیه نمی‌فهمند و خرو و ضد زن هستند. باشد، شما تبریک نگو، کادو بگیر، ما بین خودمان تقسیم‌شان می‌کنیم. الان مثلا خودت شوهر کرده‌ای، بچه‌ای (سگی گربه‌ای چیزی) زاییده‌ای، دیگر دختر بابایت نیستی؟ الله اکبر

۵- مردهایی که با ۶۳ کیلو وزن، توی تاکسی سیس گوریل می‌گیرند و آدم مجبور می‌شود نصفش روی صندلی نشسته باشد و نصفش از پنجره بزند بیرون.

۶- روابط عمومی جمله سازمان‌ها، ارگان‌ها و نهادها که با بنرهای گوهر و صدف و مرجان، دل و روده برای شهروندان نگذاشته‌اند.

۷- برادران قاسم‌خانی که زن‌های فیلم‌هایشان یک‌تخته‌شان کم است.

۸- پرفسورهایی که آخرین «چیز تاریخی» که خوانده‌اند، تاریخ انقضای سِرلاک‌شان بوده، بعد



فرهنگ و هنر



فَاتَلینِ هنرمند، اعدام باید کرد»



دوگانۀ سوزی

روز داخل تاکسی

یاد تونه...؟ امسال چند فیلم که فکر می‌کردند توقیف می‌شوند یا با اصلاحاتی مواجه شده بودند، خیلی اتفاقی و قبل از اینکه تکلیفشان مشخص شود، سر از بازار قاچاق درآوردند!

نگاه کنی، بدنیستا،» جوابم روداد: «همینی که هه...» ولی رویش رابگرداند و گفت: «خب عمومی، منم که گفتم کار خودشونه!» آقای کناری گفت: «نه، این خودشونه با اون فرق داره. اینا وقتی فیلمشون توقیف می‌شه یا زمانی که حس می‌کنند مخاطب نداره با این کارها ننه من غریبم بازی در می‌آرن.» خانم کنار پنجره گفت: «و! چه چیزها که آدم نمی‌بینه!» پیرمردی که جلو نشسته بود گفت: «الان اگر رضاشاه روح شاد بود، دوتا از این کارگردان هارومی انداخت توتنور تا حساب کار دست بقیه بیاد.» راننده پقی زدی زنده و گفت: «دو کلوم هم از بابابزرگ عروس.» تا این را گفت تندی زد روی ترمز و ماشین با چرخش به چپ و راست و صدای فیژ ایستاد. خانم کنار پنجره با دیدن صحنه جیغ بنفشی زد و با گفتن «وای!» غش کرد. راننده تندی بیرون پرید و رفت بالای سر موتوری که پهن زمین شده بود و با داد گفت: «پاشو بینیم. فکر کردی ما هم ببو گلابی هستیم که برامون فیلم بازی می‌کنی؟ ما خودمون کارگردان فیلم سوخته ایم ها!» وقتی که دیدتکان نمی‌خورد لگدی به موتور زد و به سمت آقای کناری آمد و گفت: «فکر کنم اینم کار خودشه، نه؟!»

ایرانی سلام...» که راننده با گفتن: «کوفت» دیگر اجازه عرض اندام بهش نداد و موج را عوض کرد که داشت اخبار می‌گفت: «فیلم دیگری از سینمای ایران به صورت قاچاق وارد شد و در سایت‌های دانلود قرار گرفت...» که راننده بوق ممتدی زد و سرش را از پنجره بیرون برد و با گفتن «کدوم حماری بهت گواهینامه داده؟» اعتراض خودش را نشان داد.

خانمی که کنار پنجره نشسته بود گفت: «عجب وضعیتی شده. هر روز تا به فیلم می‌خواد بیاد، هنوز تبلیغش پخش نشده نسخه‌اش تو اینترنِت پخش می‌شه.» راننده گفت: «آجی! شما چرا باور می‌کنی؟ اینا کار خودشونه. این کاررومی کنند که حواس ما پرت بشه.» گفتم: «دقیقاً می‌خوان حواس ما پرت چی بشه؟» راننده دوتا بوق زد و سرش را تا کمر از پنجره بیرون برد و گفت: «فدای آق جوات. گِل ته کفشتیم. اون کرم خاکیه ماییم!» بعد رویش را به سمت ما کرد و گفت: «این آق جوات فامیلشون تو اطلاعاته. اون می‌گه.» آقای کناری که کنارم بود گفت: «نه خیر. اصلاً بدین شکل که شما می‌فرمایید، نیست. این سیاست خودشونه.» راننده آمد چیزی بگوید که گفتم: «شما جلوروم هم

راننده درحالی که یقه‌اش تا حوالی نافش باز بود و لنگش را در دستش می‌چرخاند، داد می‌زد: «آزادی یه نفر. بدو آتیش زدم به مالم!» به ماشین که نزدیک شدم داخلش را سرک کشیدم و دیدم که پر از خالی بود، گفتم: «آقا این که خالیه، پس چرا می‌گی یه نفر؟» نگاه عاقل اندر سفیهی بهم انداخت و چیزی نگفت؛ ولی از نگاهش چیزهایی خواندم که گفتنش به صلاح آینده و آبروم نیست. همین‌طور داخل ماشین شرشر عرق می‌ریختم تا بالاخره پر شد و راننده راه افتاد. به محض شروع حرکت، رادیو را روشن کرد که گفت: «جوان





رجس و جوی

+

مروری بر
برنامه‌های
شبکه نمایش
خانگی در
سال ۱۴۰۲

ما فایا

شبکه نمایش خانگی بستر پختی است که در سال‌های اخیر تبدیل به رقیبی برای صداوسیما و تلویزیون شده است. بستری که البته عمده مخاطب آن گروه سنی جوان و نوجوان است و برای تلویزیون و شبکه‌های فیلم جای هیچ نگرانی نیست؛ چرا که در پی این رقابت، آن‌ها مخاطب میان‌سال‌های فیلم‌بین خود را از دست نخواهند داد. تاک‌شو، گیم‌شو و رئالیتی‌شو از جمله برنامه‌های جذاب و پرمخاطب برای قشر جوان و نوجوان است که بسترهای پخش نمایش خانگی نیز به آن واقف هستند و تمام توان خود را در ساخت رئالیتی‌شوها به کار می‌گیرند. سال ۱۴۰۲ را شاید بتوان سالی دانست که تعداد قابل توجهی رئالیتی‌شو در آن پخش شده که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

• سعید ابوطالب و قرق رئالیتی‌شوهای نقش منفی

ابوطالب به یک شخصیت اصولگرا معروف است و به عنوان نماینده مردم تهران در مجلس هفتم نیز حضور داشته است. وی پس از حمله آمریکا به عراق، با یک گروه فیلمبرداری به آمریکا رفته و در آنجا دستگیر می‌شود و پس از ۴ ماه آزاد می‌شود و به ایران بازمی‌گردد. فردی با چنین سابقه‌ای وقتی در قامت کارگردان رئالیتی‌شوهای مافیا و امثالهم که صرفاً جنبه سرگرمی و تجاری دارند قرار می‌گیرد، کمی تا قسمتی انگشت‌ها به دهان می‌ماند. به هر حال ابوطالب انتخاب کرده که وقت و هنر خود را صرف برنامه‌هایی از جمله شام ایرانی، رالی ایرانی، شب‌های مافیا، پدرخوانده، ارتش سری و ضد کند. برنامه‌هایی با ماهیت محتوایی خنثی که هیچ پیام خاصی را به مخاطب منتقل نمی‌کند. از جمله این برنامه‌هایی که در سال ۱۴۰۲ از شبکه نمایش خانگی پخش شده‌اند، پدرخوانده ۲ و ضد است. بخشی از ارتش سری نیز در اواخر سال ۱۴۰۱ و بخشی دیگر در اوایل سال ۱۴۰۲ پخش شده است.

«پدرخوانده ۲» از ۲۸ مرداد ۱۴۰۲ از بستر فیلم‌نت شروع به پخش کرد. گرداننده این رئالیتی‌شو طبق روال سابق، کامبیز دیرباز است. تفاوت این رئالیتی‌شو با فصل اول آن در گریم بازیکنان و تغییر اندکی در قوانین بازی است.

«ضد» رئالیتی‌شوی دیگری است که سعید ابوطالب آن را کارگردانی کرده و همزمان با پدرخوانده ۲ از بستر تماشاخونه پخش می‌شد. گرداننده یا «ضد» این برنامه نیز، مجید و اشقانی است.

«ارتش سری» نیز مانند دیگر رئالیتی‌شوها، یک مسابقه نقش منفی با سناریو و سبکی متفاوت نسبت به پدرخوانده و ضد است که از اواخر سال ۱۴۰۱ از بستر فیلم‌نو شروع به پخش کرد. گرداننده این برنامه، ستاره درخشان رئالیتی‌شوهای شب‌های مافیا و پدرخوانده، امیرعلی نبویان است که این بار به جای بازیکن در نقش گرداننده بازی ظاهر می‌شود.

• ناتو

«ناتو» نیز یک رئالیتی‌شو با سناریوی نقش منفی است که تفاوتش با دیگر رئالیتی‌شوهای مافیایی این است

که در این برنامه جنبه طنز و سرگرمی بیشتر و هیجان و رقابت در آن کمتر دیده می‌شود. کارگردان این برنامه مهدی صفی‌پاری و گرداننده آن محمدرضا علی‌مردانی است. این برنامه در اردیبهشت ۱۴۰۲ از بستر فیلیمو شروع به پخش کرد.

• شب‌های مافیازودیاک

فصل اول رئالیتی‌شوی شب‌های مافیازودیاک از مرداد ۱۴۰۲ شروع به پخش کرد. فصل دوم آن نیز هم‌اکنون در حال پخش است. کارگردان این برنامه برخلاف انتظار محمدرضا رضائیان و گرداننده آن نیز محمد بحرانی است. در واکنش به ساخت این رئالیتی‌شو، سعید ابوطالب در لایوی اینستاگرامی که با امیرعلی نبویان داشت، به شوخی آن را مافیای فیک دانست. سازندگان این برنامه می‌توانند رقابتی قابل توجهی برای ابوطالب و تیمش باشند.

• اسکار

در برابر سایر رئالیتی‌شوهای نمایش خانگی، اسکار سبک کاملاً متفاوتی با آن‌ها دارد. مجری و کارگردان این برنامه مه‌مان مدیری و دستیار او نیما اصغرنژاد و با همان شعبان نژاد است که در همه قسمت‌ها در کنار مدیری حضور دارد. این برنامه محصول فیلیمو است و هم‌اکنون نیز در حال پخش است. بازیکنان این مسابقه از بازیگران و هنرمندان عمدتاً کم‌دین هستند و آن‌ها برای رسیدن به بیشترین امتیاز و در نهایت اسکار با یکدیگر رقابت می‌کنند. این برنامه برگرفته از رئالیتی‌شوی Taskmaster (کارفرما) ساخته بریتانیا است که در اولین قسمت نیز مه‌مان مدیری به آن اشاره می‌کند. نحوه امتیازدهی به بازیکنان کاملاً سلیقه‌ای و برعهده مدیری است. فضای حاکم بر بازی نیز مطابق با سبک خاص مدیری و راحتی و آسان‌گیری‌اش در فیلم‌سازی است. به گونه‌ای که نمی‌توانی تشخیص دهی سوتی‌هایی که مشاهده می‌شود ناشی از اهمال‌کاری سازندگان برنامه است یا اینکه عمداً درون برنامه گنجانده شده‌اند. همان استراتژی که در سریال‌های دهه هشتاد مدیری نیز مشاهده می‌کردیم.

هر سیستمی به این نکته واقف است که امروزه رسانه تبدیل به ابزار قدرتمندی شده که از آن می‌توان در جهت فرهنگ‌سازی استفاده کرد. فضای حاکم بر شبکه‌های نمایش خانگی نشان‌دهنده این است که سیاست‌گذاران این رسانه در خواب غفلت فرو رفته‌اند یا شاید هم عمداً خود را به خواب زده‌اند. در زمانه‌ای که خوراک فکری جوانان و نوجوانان کشور تبدیل به مفاهیمی مبتذل و عبث شده، هیچ تلاشی در جهت تغییر این ذائقه از سمت رسانه‌ها و مسئولان امر دیده نمی‌شود. البته خود این رسانه‌ها نیز باعث به وجود آمدن این ذائقه ابتذال‌پسند شده‌اند و نمی‌توان از آن‌ها انتظاری جز این داشت. گویی ساختن برنامه‌های سرگرمی‌محور و خنثی تنها کاری است که از آن‌ها برمی‌آید.

+ بررسی انیمیشن‌های

سینمایی ایرانی سال ۱۴۰۲

مسیر روشن

انیمیشن در ایران

ساخت انیمیشن از طرفی وظیفه‌ی هنرمندان برای آموزش فرهنگ اصیل ایرانی به نسل‌های بعد است و از طرفی کودکان را نمی‌شود با مسابقات و تاک‌شوهای بی‌کیفیت و کپی‌شده سرگرم کرد. علاوه بر این ارجاع دادن کودکان به کارهای خارجی، باتوجه به تهاجم فرهنگی این روزها چندان صحیح نیست.



اراشم نامینی مقدم

سال ۱۴۰۲ برای طرفداران انیمیشن در ایران سال هیجان‌انگیزی بود. مسافری از گانورا این روزها خیلی‌ها را به همراه کودکانشان به سینما می‌کشد. پسر دلفینی با ماجرای جذاب و روایت منحصر به فردش از دنیای زیر آب، فروش قابل توجهی را در ایران و حتی خارج از کشور رقم زد. در نهایت بچه زرنگ با دیالوگ‌های طنزآمیز و ریتم هیجان‌انگیز و جذابش حتی در مقایسه با فیلم‌های گیشه هم عالی عمل کرد. این پویانمایی با سطح کیفی خودش جشنواره فیلم فجر را هم متحول کرد.

هرچند در مورد دوبله، انتظارات بیشتری از این انیمیشن‌ها بود اما به صورت کلی این انیمیشن‌ها با کیفیت خودشان کار را برای کسانی که بخواهند در آینده برای کودکان ایرانی کار تولید کنند، سخت کردند. بعد از این انتظارات مخاطب خیلی بالاتر خواهد رفت و سازندگان باید با دقت بیشتری به تولید انیمیشن بپردازند.

اما باید توجه داشت که کیفیت ساخت و استفاده از جلوه‌های ویژه بصری با وجود اهمیت بالا، تنها یکی از عوامل مورد توجه مخاطب است. عامل اصلی موفقیت یک انیمیشن و حتی فیلم و سریال، سیر روایی و خط داستانی آن است. این روزها صنعت مانگا و انیمه‌های ژاپنی به خوبی این موضوع را در دنیا ثابت کرده است. اتاق‌های فکر و استفاده از تیم‌های نویسندگی قوی و اهمیت دادن به این بخش از کار، درآمدزایی را از این صنعت به صورت چشم‌گیری بالا برده است.

تولیدکنندگان ایرانی نیز پیش از این با ساخت پویانمایی‌هایی نظیر شکرستان و پهلوانان نشان داده‌اند که یک اثر، حتی با کار گرافیکی ساده هم می‌تواند به موفقیت برسد؛ مشروط به این که به ذائقه‌ی مخاطب احترام گذاشته و در تک‌تک دیالوگ‌ها و صحنه‌ها دقت نظر داشته باشد. این مهم نیز حاصل نمی‌شود مگر با استفاده از تیم نویسندگی کارکشته و مجرب.

استفاده از متخصصان در نویسندگی کودک و نوجوان علت موفقیت تمام آثار رده اول دنیا است. اگرچه استفاده از زبان طنز و شوخی می‌تواند کمک زیادی به آثار ویژه نوجوان و کودک داشته باشد، اما این شوخی‌ها باید متناسب با سن مخاطب طراحی شوند وگرنه به جای بالابردن کیفیت، به اثر ضربه خواهند زد.

در سه انیمیشن ایرانی امسال سطح استفاده از زبان طنزآمیز قابل قبول است. برای مثال دیالوگ‌های ببر مازندران به همراه اتفاقاتی که برای او می‌افتد مخاطب را به خنده وادار می‌کند و پیام خود را در رابطه با انقراض این گونه‌ی جانوری به مخاطب منتقل می‌کند اما باید پذیرفت که برای رسیدن به سطح جهانی و فروش بین‌المللی باید شوخی و طنز از دیالوگ به جلوه‌های بصری منتقل شود. علی‌الخصوص شوخی‌های دارای پیام.

برای مثال شوخی‌های انیمیشن عصر یخبندان با سنجابش، هم پیام لازم مثل تغییر مکان قاره‌ها را به مخاطب منتقل می‌کند و هم کودک را مجذوب خودش می‌کند. این پیام بدون یک کلمه دیالوگ به صورت کامل به مخاطب القا می‌شود و در فرایند دوبله و ترجمه آسیب نمی‌بیند. در هر حال با توجه به آثار پیش رو، مسیر انیمیشن‌سازی در ایران آغاز شده و باید در سال‌های آینده منتظر اتفاقات جالب‌تری باشیم. آثاری که با استفاده از تکنیک‌های انتقال مفهوم بدون بیان آن در دیالوگ، در سطح جهانی حرفی برای گفتن داشته باشند.



یاد تونه...؟ اردیبهشت امسال
نمایشگاه بین المللی کتاب مانند
ادوار خیلی گذشته خود در
تهران برپا شد و با استقبال خوبی
هم مواجه شد.

چگونه یک سازمان کتابخوان و کارکنان اهل مطالعه داشته باشیم؟

حالا که نمایشگاه بین المللی کتاب تهران (یا طهران) امسال با استقبال دهشتناک (از طرف خوبش) روبه رو شد، اگر فکر کردید که شما هم حرکتی در راستای کتابخوان کردن سازمان و کارکنان خود داشته باشید و پزی



بهروز فرهیج
مدیر پروژه

بدهید و مدرکش را قاب کنید، بزیند توی سایت سازمان، کور... کوره راه را انتخاب کرده‌اید. به جای هرکاری، این متن را بخوانید. قبل از اینکه این متن را بخوانید هم سنگ‌هایمان را واک کنیم. باید بگویم که اصلا به تأسیس یا توسعه کتابخانه و اضافه کردن کتاب به سبد رفاه کارکنان و تشویق و ترغیب کارکنان از طریق برنامه‌های فرهنگ سازمانی و حتی انگیزه دادن به آن‌ها برای شرکت در نمایشگاه کتاب، فکر هم نکنید. چرا؟ چرا ندارد. اظهر من الشمس است که این روش‌ها قدیمی شده و بیخیال. شما که نمی‌خواهید واقعا سازمانتان را کتابخوان کنید؟! می‌خواهید؟! معلوم است که نمی‌خواهید. پس همین راه حل‌های ما را بخوانید و گواهینامه سازمان کتابخوان برتر را بگیریید بچسبانید به هرکجا بیا تان که می‌خواهید.

۱. به همه کارکنان اعلام کنید که با تأیید مدیریت محترم و موافقت هیئت مدیره محترم و ابلاغ مدیریت محترم واحدها و کلیه رؤسا و بستگان و آشنایان؛ همه کارکنان (روی همه تأکید کنید و کلمه همه را درشت‌تر بنویسید)، بله همه کارکنان می‌توانند از یک ساعت و نیم مأموریت اداری برای بازدید از نمایشگاه کتاب تهران استفاده کنند. اگر سازمانتان در شهرهای دیگر است، این مدت را به دوساعت افزایش دهید.

۲. به کارگزینی بسپارید هرکه خواست از این یک ساعت و نیم استفاده کند، فقط می‌تواند بین ساعت ۱۱ تا ۱۲ و نیم باشد و قبل و بعد از آن هم نمی‌تواند مرخصی بگیرد.

۳. به غذاخوری اعلام کنید هرکه ناهار نیامد، تا سه روز به او ناهار ندهند. حتی با پرداخت پولش!

۴. طوری برنامه‌ریزی کنید که اطلاعیه فوق‌الذکر، روز آخر نمایشگاه کتاب به دست کارکنان برسد.

۵. یک لیست از ناشرانی که اول اسمشان با قاف شروع می‌شود تهیه و اعلام کنید با هماهنگی انجام شده، کارکنان می‌توانند از این ناشران با تخفیف ویژه نیم درصد کتاب بخرند.

اگر کسی واقعا سراغ یکی از این ناشران رفت و تخفیف نداشت، بگویید اسم آن ناشر در لیست شما اشتباه تایپی بوده یا بگویید قبلا همکاران به غرفه ناشر مذکور هجوم برده و همه تخفیف‌هایش را برده‌اند و نُج‌نُج کنید.

۶. آدرس سایت اینترنتی نمایشگاه کتاب را درون سازمان بلاک کنید.

۷. یک جایی را که در داشته باشد در سازمان مشخص کنید و به عنوان کتابخانه افتتاح کنید. دقت کنید که حتما قفل و کلیدش گم شده باشد.

+ مواد لازم برای یک سریال جذاب در شبکه خانگی

افکت‌ساز مقدار لازم

اشکالی دارد مخاطب شاهد جزئیات سوختن فجیع یک جاندار باشد؟

۴- لوکیشن جذاب داشته باشید: شما باید نوآوری داشته باشید. سراغ لوکیشن‌های ساده نروید، این چیزهای معمولی را که مخاطب هر روز خدا می‌بیند. به او چیزی را نشان بدهید که در زندگی‌اش نمی‌تواند ببیند؛ مثلا خانه‌های بالای زعفرانیه یا قصرهایی در دل شهر. این طوری باعث تخلیه روانی مخاطب شده‌اید و خودبه‌خود همه سراغ کارهای شما می‌روند. حالا ممکن است بد و بیراه هم بگویند، که بگویند. پشت سر آدم‌های موفق حرف و حدیث زیاد است. بازیگر طفلی را هم در همین خیابان‌های معمولی راه نبرید؛ زشت است، یک وقت مخاطب می‌بیند و فکر می‌کند بازیگر یکی مثل خود اوست. حالا کی می‌خواهد جواب توقعاتش را بدهد؟ بروید بالاتر، جایی که هر آدمی راره نمی‌دهند.

۵- حواشی جذاب داشته باشید: روی تبلیغاتتان خیلی سرمایه‌گذاری کنید. بالاخره عصر رسانه است دیگر؛ فیلمی هم که تبلیغ نداشته باشد فروش نمی‌رود و چک بازیگرها هم پاس نمی‌شود و اجاره دماغ فیل هم که خیلی گران است. ایده‌های نو بدهید؛ مثلا برای فیلم جنایی‌تان یک ماکت جنازه خونین و مالین بسازید و بگذارید وسط میدان شهر. اینجوری مردم هر روز مشتاق دیدن اثر فاخر شما هستند. یا اگر دیدید مخاطب سری اول سریال‌تان را دوست داشت، ایده‌اش را تا ۷ سری جلوتر بدهید. کلا برای مخاطب از هیچی کم نگذارید، چون حیات و ممات حرفه‌ای شما بستگی به جیب آن‌ها دارد. یادتان باشد که مخاطب هنوز دوست دارد نقش اصلی در صحنه‌های حساس بیاید و همه دشمنانش را بزند، حتی اگر مرده باشد!

-داستان جذاب داشته باشید: یک داستان خوب یک داستان پیچیده است. بزرگ‌ترین مسئله بشر را شناسایی کنید؛

حالا برایش داستانی نمادین بنویسید و مدام مخاطبتان را غافلگیر کنید. یادتان باشد که تقابل سنت و مدرنیته همیشه جواب می‌دهد. گره پشت گره ببندازید، تا جایی که خودتان هم مسئله اصلی یادتان برود. یادتان نرود، هر چه مخاطب گیج‌تر، کلاس کار بالاتر.

۲- بازیگرهای جذاب داشته باشید: بروید سراغ اسم‌های دهان پرکن. از سوپرستارها شروع کنید و برسید به قدیمی‌ها. اگر کسی گفت این نقش به فلان بازیگر نمی‌آید، بزیند توی ذهنش. شما کارگردانید و اصلا باید کاری کنید نقش به زور به بازیگر بیاید. اگر بازیگر خردسال هم احتیاج داشتید، پی غریبه نروید. چه کاری است؟! خب حتما بازیگر مناسب بین بچه‌های همکاران پیدا می‌شود. فوق‌فوقش دیالوگ نمی‌گوید، یا فقط ذوق می‌کند و توی فروشگاه برای خودش خرید می‌کند. حتی المقذور دختر باشد، بهتر است.

۳- کارگردانی جذاب داشته باشید: سبک ویژه خودتان را داشته باشید. اگر این سبک را از کسی تقلید کرده‌اید هیچ اشکالی ندارد؛ اما حواستان باشد کم‌کاری نکنید. یا همه همه‌اش را تقلید کنید، یا دست به ترکیب برنده نزنید. مثلا اگر در نمونه خارجی، یک گلدان را در بغل مجری گذاشته بودند که حرف می‌زد، شما هم همین کار را بکنید. شاید شما نفهمید چرا اینکار را می‌کنید، ولی مخاطب حتما می‌فهمد که شما خیلی می‌فهمید. از افکت‌های جذاب استفاده کنید. نماهای خاص بگیرید. از تصاویر کمتر دیده شده طبیعی استفاده کنید؛ مثلا چه



بهروز فرهیج
مدیر پروژه



[دهه] سرخط سنگ علقه

+ مصاحبه با امید مهدی نژاد
درباره پایان سه نقطه



رامین زرعی
روزنامه نگار

همین چند روز پیش بود که «امید مهدی نژاد»، مدیرمسئول مجله سه نقطه، در صفحه مجازی خودش اعلام کرد مجله طنز سه نقطه بعد از ۵۱ شماره به پایان رسید و شماره پنجاه و یکم آن با موضوع «پایان» روی دکه‌ها رفت. مکتوب سه نقطه، مجله طنز خوبی بود که به صورت پرونده محور در هر شماره به یک موضوع می‌پرداخت و به نوعی برای طنزپردازها خانه امید بود. ما هم به بهانه پایان این مجله وزین، با امید مهدی نژاد گفت‌وگو کردیم تا از پایان برایمان بگوید:

«هنوز خیلی از مخاطباتان فکرمی‌کنند با آن‌ها شوخی کرده‌اید. حالا شوخی بود یا جدی؟»

مهدی نژاد: شوخی در این حد؟! خبر جدی بود و مجله سه نقطه در قالب ماهنامه و به شکل کاغذی دیگر منتشر نمی‌شود.

«چرا پایان؟»

مهدی نژاد: هر آغازی یک پایان دارد. بنظرم سه نقطه کاری را که باید انجام می‌داد انجام داد و شاید ادامه انتشارش چیز بیشتری به کارنامه‌اش اضافه نمی‌کرد.

«سه نقطه چه کاری را انجام داد که باید انجام می‌داد؟»

مهدی نژاد: تصور می‌کنم سه نقطه توانست نوع و شکل دیگری از طنز را که قبلاً سابقه نداشت یا کمتر داشت تعریف کند. طنزی که در زبان و ادبیات اتفاق می‌افتد، سطحش از شوخی‌های دم دست بر مبنای وقایع روزمره فراتر است و وامدار خنده نیست. ضمناً نسلی از نویسندگان را معرفی کرد که خلاقیت‌های کم‌نظیری در خلق ادبیات طنزآمیز دارند.

«مشکلات مالی در این تصمیم تأثیر داشت؟»

مهدی نژاد: معاونت مطبوعاتی همواره به سه نقطه عنایت داشت و سه نقطه از کاغذ حمایتی و یارانه کاغذ بهره‌مند بود و نهاد کتابخانه‌ها هم تیراژ خوبی از سه نقطه را برای کتابخانه‌های عمومی سراسر کشور خریداری می‌کرد. در زمینه حمایت‌های مرسوم از مطبوعات، سه نقطه اتفاقاً وضع خوبی داشت. اگرچه افزایش هزینه‌ها، از قیمت چاپ و کاغذ گرفته تا هزینه‌های جاری، به رغم این اتفاقات مدام عرصه را تنگ می‌کرد. اما چیزی که موجب این تصمیم شد، فراتر از این قبیل مشکلات بود. چیزی که می‌توانم اسمش را فقدان اهمیت فرهنگ در قیاس دیگر عرصه‌ها بگذارم. مجلات جدی انگار از دایره اهمیت و دایره تأثیر بیرون افتاده‌اند. تبلیغات و رسانه و فضای مجازی، نه فقط مخاطبان، که تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان و متولیان فرهنگ را هم مرعوب کرده است. در چنین فضایی، مجله درآوردن کاری عبث و بی‌فایده است. این را بگذارید کنار فضای دوقطبی موجود که از طنز توقع موضع‌گیری صریح سیاسی و داد و فریاد داشتند، که با جنس کار سه نقطه همخوان نبود.

«جای چه موضوعاتی در سه نقطه خالی ماند؟»



مهدی نژاد: موضوعات زیادی بودند که می‌توانستند سوژه پرونده‌های سه نقطه باشند.

«آغاز سخت‌تر است یا پایان؟»

مهدی نژاد: هر کدام سختی خودشان را دارند. هر پایانی می‌تواند نقطه‌ای برای یک آغاز تازه باشد. در این صورت پایان می‌تواند سخت و تلخ نباشد.

«خوش‌قول‌ترین نویسنده سه نقطه؟»

مهدی نژاد: معمولاً نویسندگانی که تجربه و سابقه کار مطبوعاتی دارند و به لزوم انتشار به موقع مجله آگاهند، کمتر بدقولی می‌کنند. در سه نقطه هم این دسته نویسندگانشا خوش‌قول‌تر از دوستان دیگر بودند.

«بهترین نوشته‌ای که تا الان در سه نقطه چاپ شده؟»

مهدی نژاد: نمی‌توانم از یک نوشته نام ببرم. اما نوشته‌های علی آینه‌ور و محسن رضوانی و مریم حسن نژاد و مریم نظام‌دوست و سید محسن امامیان و یاسین کیانی تقریباً همگی نوشته‌های درخشانی بودند.

«من لهجه دارم، ادامه پیدا می‌کند؟»

مهدی نژاد: بله. مشغول طراحی یک مجله تصویری برای انتشار در فضای مجازی هم هستیم. خانم فهیمی سردبیر سه نقطه نیز ایده انتشار یک مجله جمع و جور برای مخاطب نوجوان و جوان را داده‌اند که داریم رویش کار می‌کنیم.

«قدم بعدی‌تان در عرصه طنز را می‌توانید الان بگویید یا برای جلوگیری از قاعده «جلو جلودوق کنی، کنسله» نمی‌گویید؟»

مهدی نژاد: در زمینه طنز فکر و ایده‌ای نداریم. بجز رویداد «شب طنز» که در سال ۹۸ روی صحنه بردیم و بعثت شیوع کرونا ادامه نیافت. فکری هم در زمینه موسیقی طنز داریم، که در مرحله فکر و ایده هستیم.

«امیدواریم در قدم‌های بعدی‌تان هم مثل سه نقطه موفق باشید.»

یاد تونه...؟ آذرماه امسال بود که ساسان حیدری (ساسی مانکن) یک موسیقی که اصلاحی واژه موسیقی، یک زیاله ریتمیک دیگر منتشر کرد و این بار عموپورنگ بود که در مقابل اراجیف او هوای بچه‌ها را داشت.



مجازات ساسی

شد مدال صلح من چون توی بوق می‌تراود از وجودم هی نبوغ

هم تبارم با مجاهد های خلق حرفم از حق بشر، دارد وثوق

حبس هستم با دلیلی بی‌خودی چون براندازی و گاهی نق و نوق

هم زبانم را بریدند از قفا هم کشیدند از تنم کل عروق

چاق و بدهیكل، شکسته پا و دست بی‌غذا و آب مُردم زیر یوغ

می‌زند فریاد حال و روزم از این رژیم دیو سر تا پا دروغ

می‌نویسم نامه‌ای با خط خوش ای سوئد! ای چشمم از تو پر فروغ!

حق آزادی انسان فاحش است خوش به حال غرب و این حد بلوغ

صلح یعنی سازش بی‌دغدغه بوده اشغال و ترور از عهد بوق

هرکجا تفسیری از حق دفاع این جنایت می‌شود، آن تق و توق

آنکه با ما نیست مشکل از وی است نیست زندان ابد ضد حقوق

انفرادی با شکنجه جایز است دیگران کردند بیهوده شلوغ

حق حقیقت نیست، اطلاعات ماست ماست نه! شل‌تر، بفرمایید دوغ

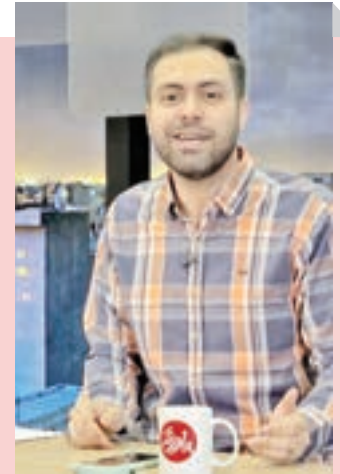
هرکه این‌ها را نمی‌فهمد خر است! انتهای نامه دارد چند بوق...

با مدال صلح مصلوب نوبل پاک جرواجر شده حق و حقوق



مصاحبه با محمد امین میمندیان، نویسنده و مجری برنامه پاورقی

پاورقی؛ فرم ساده، واکنش سریع و بیان صریح



فاطمه سادات فریقی علوی

جمع کن برو لپ تاپ بخر؛ و می گفت بچه ام هم پخش اصلی را می دیده و هم دوتا تکرار برنامه را و روزی سیصد هزار تومان حساب می کرد. اینکه یک پدر از پاورقی استفاده می کند برای تربیت فرهنگی بچه اش واقعا برایم جالب بود.

« خنده دارترین پیامی که برای پاورقی ارسال شده چه بوده است؟ »

میمندیان: یکی بود که پیام داده بود آقا در تیتراژ زده اید مجری شه بازی و میمندیان. این میمندیان کیه؟ کی می آد پس؟ آقای شه بازی حق خوری نکن. دوتا برنامه تو باش یکی اون. نمی خوای پنج تا تو باش یکی اون. نه ده تا تو باش یکی میمندیان. گناه داره این بچه.

« کدام بخش از پاورقی بیشتر حرص اپوزوسیون را درآورد؟ »

میمندیان: باغ اروپا. اینکه مردم آگاه بشوند نسبت به مشکلات غرب و بقیه دنیا و عزت نفسشان بالا برود و حس افتخار پیدا کنند نسبت به ایران، اپوزوسیون را خیلی نگران می کند. برای همین سر این بخش زیاد ما را می زند. می گویند ماها داریم می گوئیم همه جا بد است و ایران خوب است در حالی که این طور نیست. ما فقط می گوئیم در همه جا مشکلاتی وجود دارد.

« تا حالا شده در پاورقی سوتی بدهید و بعد صدایش در بیاید؟ »

میمندیان: بله چند باری شده است. مثلا یکبار خبری گفتیم که در یکی از خیابان های فرانسه زنانه و مردانه را جدا کرده اند که بعد فهمیدیم دوربین مخفی و آزمایش اجتماعی بوده است. بلافاصله هم در برنامه بعدی گفتیم که اشتباه کردیم.

« طنزی نوشته اید که بعدش پشیمان شده باشید و حس کنیمنصفانه نبوده است؟ »

میمندیان: فکر نکنم. مورد مشخصی یادم نمی آید.

« پاورقی چه ویژگی ای داشت که توانست مخاطب جذب کند؟ »

میمندیان: دلایل مختلفی دارد. یکی ژورنالیستی بودنش و واکنش سریع به اتفاقات است. یکی هم سادگی برنامه است که خیلی واضح می آید و خبرها را می خواند و تحلیلش را می گوید و شوخی می کند، همه با هر سن و سالی آن را می فهمند و یک مورد دیگر هم صریح بودن آن است. یک برنامه خاکستری که هم به نعل بزند و هم به میخ نیست. یک برنامه است که عواملش عشق به ایران و جمهوری اسلامی دارند. مخاطب فارغ از موافق یا مخالف بودن می داند موضع برنامه چیست و تکلیف برنامه با خودش روشن است.

« ممنون از همراهی تان. »

« کنج عافیت یا وسط میدان حادثه؟ »

میمندیان: بستگی به ادعای آدم دارد. ماهایی که ادعای انقلابی بودنمان می شود و ادعای لوطی گری داریم و ادعای این را داریم که کاش زمان جنگ بودیم و جبهه می رفتیم، برای همچنین ادعایی کنج عافیت طلبیدن معنی ندارد. در شرایط صلح و عادی همه می توانند همچنین ادعایی کنند.

« فکرمی کردید پاورقی اینقدر پر مخاطب شود؟ »

میمندیان: نه واقعا. ما حتی تصورمان این بود که نهایتش مثلا یک ماه تا اغتشاشات تمام می شود، یک برنامه داشته باشیم که کاری کرده باشیم. تصور اینکه این طور پر مخاطب شود و یک و نیم سال هر شب بخواهد ادامه پیدا کند را نداشتیم.

« کدام قسمت از پاورقی پربازخوردترین قسمت بوده است؟ »

میمندیان: قسمت های پربازخورد زیاد داشتیم. ولی در یکی از قسمت ها به برخی سلبریتی ها نقد کردیم و گفتیم اینکه می گوئید جای ورزشکار و دانشجو و مادر و این ها زندان نیست، منطقی نیست. هر کس جرمی مرتکب می شود جایش زندان است و می تواند هر شغل و منسبی هم داشته باشد. آن قسمت در شبکه های آن وری هم پخش شد و خیلی واکنش داشت. هم از طرف مخالفین برنامه که فحش می دادند و هم از طرف طرفداران برنامه که راضی بودند از اینکه برنامه ما بالاخره جلوی این جور اظهارات سلبریتی ها ایستاد.

« تا الان به خاطر اجرای پاورقی تهدید شده اید؟ »

میمندیان: بله، منتها تهدید مجازی. در فضای واقعی مردم ما فارغ از اعتقادات و گرایش هایشان این جور نیستند که مثلا تا مخالفشان را دیدند به او حمله کنند. یعنی حتی آن فردی که در فضای مجازی توهین می کند، وقتی در خیابان شما را می بیند ممکن است بیاید سلام علیک هم بکند.

« اسم باغ اروپا از کجا آمد؟ »

میمندیان: خب همان اوایل برنامه ما این ایده را داشتیم که مشکلات کشورهای غربی را بیاییم در برنامه بگوئیم که مردم بدانند فقط ما مشکل نداریم. چند قسمتی که رفتیم، از آن بخش خیلی استقبال شد اما اسمی نداشت تا اینکه مسئول سیاست خارجه اتحادیه اروپا یک سخنرانی داشت. آنجا وقیحانه گفت که اروپا مثل یک باغ است و بقیه دنیا موجودات وحشی اند که می خواهند به این باغ حمله کنند. بعد از آن بود که به این خبر پرداختیم و همان جا هم این اسم را قاپیدیم.

« عجیب ترین بازخوردی که از پاورقی گرفتید چه بوده است؟ »

میمندیان: یکبار یکی از طرفداران برنامه به من گفت که پسرم از من لپ تاپ می خواست و من هم به او گفتم هر قسمت از پاورقی را که دیدی صد هزار تومان به تو می دهم،

برنامه پاورقی که از سال گذشته روی آنتن شبکه دو سیما رفته و تاکنون چیزی نزدیک به ۳۰۰ قسمت از آن پخش شده است، یک برنامه ساده با یک میز و یک مجری است که مجری با مخاطبان خود مستقیم و بی پرده حرف می زند. اما آنچه این برنامه را منحصر به فرد کرده و باعث شده مخاطبان جدی خودش را پیدا کند، صراحت کلامش در پرداخت به موضوعاتی است که مدت ها بود جای خالی صحبت از آن ها در رسانه ملی حس می شد. برنامه ای که یک جوالدوز به خودمان می زند و سپس برگ های خزان و میوه های گندیده باغ اروپا را نشانمان می دهد تا بدانیم اگر اینجا خبرهای بدی گاه به گوشمان می رسد، در بقیه جاهای دنیا هم اتفاقات بد و تلخ دارند. از مردم نازنین می گوید و حرف هایشان را منعکس می کند و از همه مهم تر رسالتش را آگاهی دادن به مردم در برابر حمله های رسانه ای مغزساب دشمن می داند.

این برنامه به گواه آمار صداوسیما در بین برنامه هایی که محتوایی با موضوع فلسطین داشتند پربیننده ترین بوده و در بین برنامه های دهه فجر نیز بالاترین درصد بیننده را داشته است. این نشان می دهد که پاورقی حالا بعد از گذشت بیش از یک سال از پخش اولین قسمتش، جای خودش را در بین مخاطبان تلویزیون باز کرده است.

همین موضوع باعث شد که سراغ «محمد امین میمندیان» یکی از مجری ها و نویسنده های این برنامه برویم و با او درباره پاورقی صحبت کنیم:

« ایده پاورقی از کجا آمد و شروع شد؟ »

میمندیان: خب اوایل درگیری های پارسال که خیلی جو بدی حاکم بود و خیلی از انقلابی ها جا خورده بودند و اصطلاحا گپ کرده بودند و رسانه های آن وری جولان می دادند، ما دیدیم باید یک کاری بکنیم. آن موقع برنامه های تحلیلی در صداوسیما چندتایی درست شده بود و به مسئله حجاب و اغتشاشات و این ها می پرداختند ولی خلا یک برنامه طنز احساس می شد. از این جهت که واقعا بنشینیم شبکه های آن طرفی و براندازان را هجو کنیم. بگوئیم شماها اصلا در حد حرف های جدی نیستید و شماها را باید مسخره کرد.

از ایده تا تولید برنامه شاید سه روز هم طول نکشید. به خاطر همین سرعتی بودنش رفتیم سراغ این فرم، که هم تولیدش سریع بود و هم چون قبلا با این فرم تجربیاتی در فضای مجازی داشتیم، چم و خمش دستمان بود.

« از شروع پاورقی وسط آن ماجراها نترسیدید؟ »

میمندیان: ترس حقیقتش نه، اما انتظار واکنش های شدید را داشتیم. چون مثلا بعضی دوستانم زنگ می زدند و می گفتند که آقا ما یک جایی بودیم فهمیدیم دنبال آدرست می گردند که بیایند یک کاری کنند. بعد نصیحت می کردند و می گفتند برنامه نسا و نکن و این ها. ما هم که سرتق تر از این حرف ها بودیم.



نگران نباش برت می گردونم
خونه اصلیت، غرب وحشی.



همین پارکگاه اربیل
هم منو برسونی
صنونت می شم.



قاتلین هژموند، اعدام باید گردد.



جینگولیا! من دیگه طاقت
گریه هاسو ندارم. سِما
ایرلای کتین بگین که
می دونین ساهجراغ و کرمان
کار خود ارضه نه اینا.

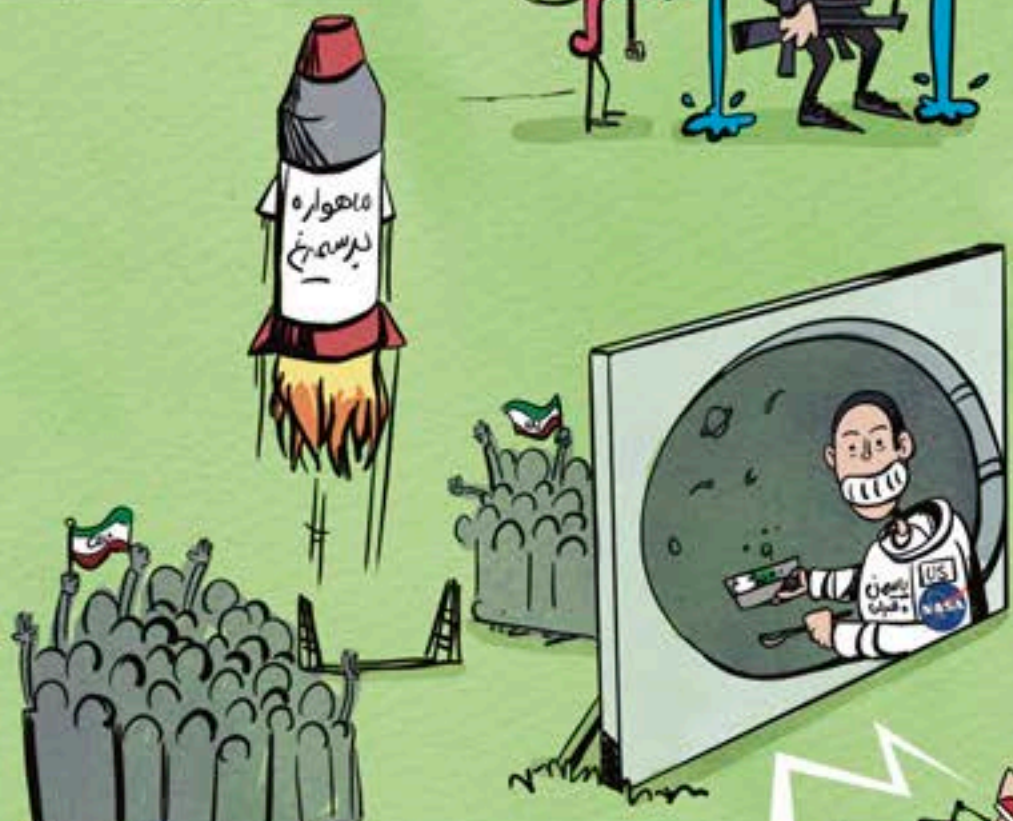
آخه دیگه کجا رو منفجر کنیم
تا قبول کنن کار ما سِت؟



چرا سرود جمهوری اسلامی
رو خونری جا نتم رژیم هستین
نه نتم ملی!



ای کائنات! اسی دونی که
از جنگ و خونریزی بیزارم.
اماخی تونم استوری برای
غزه بگذارم. ویزام از آمریکا
بیاد اینی شمع رو ضایون
فلسطین روشن می کنم. قول، قول.



چقدر بیرون سرو صدا سِت! غنیمان
درست افتخار کنیم به قرمه سبزی خوردن در فضا!

